

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۰۸۱۶
رده‌بندی دیویی:	۱۳۵۸ ۵۴۱ الف ۲۹۷/۴۲ مرجع ☐
سرشناسه:	
عنوان قراردادی:	اسماء الحسنی. فارسی
عنوان:	ترجمة الاسماء
شرح پدیدآور:	
کاتب:	مترجم (دهخوارقانی) تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی جا] ناشر: مطبعه علمیه تاریخ نشر: ۱۳۵۸ ق
صفحه شمار:	۷۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۱x۱۷ نوع خط:
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐
واقف:	خریداری تاریخ ثبت: شهریور ۱۳۲۷
یادداشتها:	دارای حواشی اندک توضیحی است. عنوان دیگر: ترجمه اسماء الحسنی.
موضوع(ها):	۱. خدا — نامها. ۲. خدا — نامها — خواص. ۳. خدا — صفات.
شناسه(های) افزوده:	الف. ناصح دهخوارقانی، علینقی، مترجم. ب. ناصح دهخوارقانی، علینقی، کاتب. ج. عنوان.
فهرستگار:	شیبانی تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۳



[illegible]

ترجمة الأسماء

تألیف العبد الفانی

علینقی ناصح

دهخوارقانی

یا من له الاسماء الحسنی والامثال العلیا

کتاب ترجمة الاسماء

یا من اسمه دواء و ذکره شفاء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و
آله الطاهرین سیما ابن عمه علی امیر المؤمنین واللعنة الدائمة علی
اعدائهم الی یوم الدین وبعد این بنده را در ایام پیری که
از مشتهیات هنگام پیری است کنج عزلت و گوشه نشینی از روی ضرورت
اختیار افتاد از برکت انزوا و ثمرهٔ کناره جوئی از مردمان تا نابع فقیر
هر انوفق شدم بر ترجمهٔ اسماء حسنی و پارهٔ خواص مجربهٔ آنها که برای
و ملهوفین از اهل اسلام و دیانت بهترین ملجا و محکم تر ملاذ است
برای حاجتمندان نیکوتر توسلی که نام او تعالی دوا و ذکر او شفا
خلاصه هر دردی و هر مرضی که فیلسوفان جهان از مداوا و معالجه آن
عاجز مانده اند از برکت توسل بدان خاتم حکیم علی الاطلاق شفا
یافته اند و صحت گرفته اند تاریخ نشان میدهد و این مدعا

در نزد

در نزد اهل انصاف و ارباب کمال ثابت شد جای انکار نمانده
مگر اهل عناد را که مرض قلبی آنها را فیلسوفان حاذق دنیا دوائی
نیافته اند که در حق اینطایفه است فرمایش خداوند تعالی در کلام
مجید خود که ❊ فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا. پس بعد از
امیدواری و استظهار بالطاف نامتناهی حضرت اقدس باری تعالی شأنه
ومتوسلا بتوجهات ائمه اطهار علیهم السلام اقدام بمقصود نموده
این تالیف حقیر را برای یادگار از طریق عبادت وجهت اطفال جوان
نورس از اهل دیانت بیادگار گذاشتم باین امید که این عزیزان حقیر
عصیان را برحمت و طلب مغفرت یاد نمایند و ترتیب آن بر ابواب
بیست و پنج مقاله و یک خاتمه بعد از چند مقدمه **مقدمه**
اول تنبیه کردن است بر مداومت بر ذکر و اسماء الله تعالی اولا
باید دانست که باعث بر تذکر قلبی و زبانی دو چیز است عداوت
و محبت که محل هر دو قلب است یعنی هر دو از امور قلبیه اند ولی
آثار آنها از اعضا و جوارح بروز و ظهور میکند مقصود ما
در اینجا دوستی است یعنی محبت و دوستی معلوم شد که در میان
تذکر و دوستی ملازمه هست که اگر فراموشی میان آید به
مقتضای دوستی فائده نمی توان گفت که محض ادعا است
و آن محبت حقیقت ندارد در حدیث است که خداوند
بحضرت داود فرمود یا داود دروغ می گوید کسی که

مقدمة الکتاب

ادعای محبت مرا می‌کند چون تاریکی شب او را فرا می‌گیرد می‌خوابد
و از یاد من غافل میشود الحدیث) شعر چون بیاد دوست بودن
شد علامت از وفا ⁂ پس بغفلت بودن از ذکر خدا باشد جفا
و محبت مراتب عدیده دارد اشخاصی هست که محبت انها نسبت به
خداوند بمرتبه رسیده که در حق ایشان نازل شده قوله تعالی رجالٌ
لا تلهیهم تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذکر الله یعنی تجارت و بیع و شرا
که از اهم مطلوبات بشر و مدار معاش انسان است و بتمام درجه انسان
با ان علاقه‌مند است باوجود این ایشان را از یاد حق و عبادت او
غافل نمی‌کند بدانکه ذکر پروردگار را از افضل عبادات است
شعر ذکر حق را دان بهر حال از عبادات ای پسر ⁂ در همه اوقات
مطلوبیت با نص و خبر ⁂ و دلیل مطلوبیتش مکرر بودن ایات
ذکر است همه مشتمل بر تاکید ذکر و دلیل بر مذمت و ضرر تارک
ان است شعر امر در حق بقران گشته وارد چند جا
ذکر حق کن تا توانی چند باشی تا رخای ⁂ و اذکروا گفته
حق در ای قران مجید ⁂ هر کسی بشنود و عامل گشت او باشد
حمید از جمله ایات ذکر قوله تعالی واذکروا الله فی ایام
معدودات وایضاً ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات
ایضاً یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً

مقدمهٔ اول

وسبحوه بکرةً واصیلاً وایضاً والذاکرین الله کثیراً
والذاکرات ایضاً یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی
جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت
هذا باطلاً اگرچه مراد از این ایهٔ شریفه یعنی تمام متصف این
صفت انبیا و اوصیا ایشان است ع و هر کس متصف باشد با
این صفت مشمول میشود بمضمون ایه در خور مقام و رتبه خود
وچه قدر اخبار و احادیث در خصوص ذکر از حضرت نبوت و حضرات
ائمه معصومین ع وارد و یافته و چند ایه دیگر که در مقدمات بیان
اتیه خواهد امد منحصر بطایفه انسان فقط بلکه هرچه نعمت وجود
عطا شده برای ان ذکری معین شده چنانچه در بعضی اخبار
در بعض دیگر شعر هر گیاهی که از زمین روید ⁂
وحده لا شریک له گوید ⁂ قال تعالی وان من شیءٍ الا و
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم ⁂ وقال ایضاً
کل قد علم صلاته وتسبیحه ⁂ شعر هرچه بینی است او
بگوید حمد و تسبیح و ثنا ⁂ افضل طاعات ذات خدا را
بی عنا توضیح مقال انکه جماد و نبات و حیوان را مرتبهٔ
حال است و مشغول ذکر خالق متعال که در ادای وظیفه عملی
ندارند و راه عبودیت را بدون مانعی می‌سپارند ولی
اغلب بشر بعکس انها در ادای تکالیف مقرره خودشان

غفلت کرده بلکه در اوامر مولی مخالفت می نمایند شعر
هر نفس یک نعمت از منعم رسد بی انقضا ٭ عیب باشد
غافل آید بنده از یادش مدام ٭ اکسل ناس است شخص فارغ
ار غافل نشست ٭ در خبر فرموده این را سرور والا ولیت
که پیغمبر خدا ص فرمود الا ادلکم علی اکسل الناس یعنی کسل ترین
مردم قالوا بلی یا رسول الله فرمود رجل فارغ لایذکر الله
مرد فارغ است یعنی بی کار و خدا را ذکر نمی کند ٭ ٭ ٭

مقدمهٔ دویم در خواص و نتایج ذکر خداوند

اول سعت رزق یعنی فراخی در معاش شعر وسعت در رزق ار
بخواهی ذکر حق کن هر زمان ٭ ان شکرتم نص باشد از زیادت
توامان ٭ که خداوند تعالی در کلام مجید فرماید لئن شکرتم
لأزیدنکم یعنی لازم است در نعمتها شکر گذاری و زیادتی در
نعمت ولئن کفرتم ان عذابی لشدید مراد از این عذاب شدید
زوال و تغیر نعمت است در نتیجهٔ عدم شکر که از اقسام جلیله
ذکر است ٭ شعر هر که او ذکر خدا اعراض کرد
اندر جهان ٭ در معاش تنگ هر سو میدود از بهر نان ٭
خداوند تبارک میفرماید در کلام مبارک من اعرض عن
ذکری فان له معیشة ضنکا یعنی معاش تنگ محکم دلیل
است بر ضرر ترک ذکر که خاصیت ست ٭ و تاویل شده است

الهم

آیه مبارکه بایام رجعت امام زمان عجل الله تعالی فرجه
و بحال بد معاش تنگ بنی امیه لعنهم الله و از اثرات
ترک ذکر یکی هم این است ٭ مونس او هست شیطان لعین
هر جا که هست ٭ دل که خالی شد ز رحمن دیو آمد در نشست
که خداوند حمید در قرآن مجید فرماید ٭ من اعرض عن
ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین ٭ ذاکران را
مژده ده با نص قرآن مجید ٭ که از ایشان فارغ آمد دل
ز شیطان مرید ٭ چون پناهنده شدند بر ذکر حق مستعان
یابند از شر ابلیس شقی امن و امان اللهم الهمنا ذکرک

نقیض له نقدر

مقدمهٔ سیم

در شرایط و مقدمات موفقیت بذکر خداوند تعالی ذکر
نخستین شرط ٭ گر تو خواهی در دل خود ذکر حق را جا
دهی ٭ بهر اخذ این سعادت بایدت جویی رهی ٭
اندرون را شست و شو کن از گناهان قبیح ٭ تا که
باطن مثل ظاهر نور حق آید صبیح ٭ تخلیه باید پس آنکه
تجلیه زیرا که دل ٭ هم چو مرآت است آن نبود روا اند
کل دحق تبارک در کلام مبارکش فرماید کلا بل
ران علی قلوبهم یعنی حاشا که قبول نمایند بلکه

مقدمهٔ چهارم

چرک آمده بر روی قلبهای آنها یعنی از قابلیت تابش نور
حق افتاده وحق را نمایش نمی دهد ٭ گر نپردازی دل تنها
از رقیبان دنی ٭ کی توان دیدن رخ یار دل آرای غنی
٭ روشنائی ده بقلب خود بذکر و یاد حق ٭ قلب روشن منظر
حق را شده چون مستحق ٭ که در خبر است اِنَّ اللّٰهَ لَا یَنْظُرُ
اِلٰی صُوَرِکُمْ وَاَلْفَاظِکُمْ وَلٰکِنْ یَنْظُرُ اِلٰی قُلُوبِکُمْ وَنِیَّاتِکُمْ یعنی خداوند
تعالی نظر نمی کند بصورتهای و لفظهای شما بلکه نگاه می کند بدلهای
و نیتهای شما ٭ یعنی ظاهرسازی را در نزد حق درجهٔ
اعتباری نیست در صورتی که مثل منافقین قلباً منکر حق باشد
و لکن برای حفظ پاره مصالح و مطالب دنیوی زبانشان باقرار
و اظهار کلمهٔ حق گویا و ناطق باشد و گرنه چنین نیست که خداوند
بلسان ذاکر و زبان شاکر و ظاهر پاک و مقدس و اعمال پسندیده که
از جوارح و اعضاء ظاهر ظهور می نماید نگاه نکند و نظر ننماید و حاصل
آنکه خوبی ظاهر غالباً از پاکی طینت و خوبی باطن است چنانکه در
مقدمهٔ آتیه قدری مبسوط مذکور میگردد بعون اللّٰه تعالی فی تقسیم

مقدمهٔ پنجم در تقسیم ذکر بجلی و خفی

ذکر بود دو قسم باشد جا بجای هوشیار ٭ هر دو مطلوب است
هم محبوب نزد کردگار ٭ با زبان شد قسم اول باشد آن جلی

ذکر شد ٭ مثل تهلیل و ذکر تسبیح هم تکبیر و حمد ٭ نام اینها
در حدیث است باقیات صالحات ٭ اجر و مزدش هم نباشد
بی شک قصور و الیک ٭ ظاهر و بی پرده است فعلیت ذکر
جلی ٭ در ظهورش این اثر از ذکر فرموده علی ؑ ٭ اهل
ایمان خشک لب باشند از ذکر کثیر ٭ تر زبان هر صبح و
شام با ذکر معبود خبیر ٭

در بیان ذکر خفی

قسم دوم آن بود ذکر خفی باشد بدل
چون خفی ذکر از معنا ما زمیل بر تر است
افضل است از ذکر ظاهر در مقام اعتبار
چون ریا را هست در ذکر جلی فتنا بدان
لیک خفی ذکر را چون کلمهٔ توحید در
باطن است چون روح اشیاء و لیکن ظاهر
دل چه باشد سر حق هم جو براین آب و گل
هم بدرگاه خدا نزدیک میدار تر است
زانکه اهل حقیقت کرده این را اختیار
ممکن است سالم بماند از ریا زاد و معا
بی تر قلب است و نیابد فساد و شر
جلوه آثار آن بر اهل معنی با همراست

در علت ظهور

علت آن این است که اثرات ذکر خفی در تمام درجه و در تمام
حالات از اعضاء و جوارح انسان ظاهر میشود و بروز مینماید
٭ ظاهر است عنوان باطن گشته مشهور این خبر ٭ هر چه تو بی
کوزه باشد از برون تر و داش ٭ که گفته اند الْأِنَاءُ یَتَرَشَّحُ
بِمَا فِیهِ پس بنا براین بر ذکر جلی اعتبار دادن و موقعیت آن را
دانستن بی لازم و نباید از این معنی غفلت کردن زیرا هر چه

دردل فرود آمد زبان از اظهار باز زد که گفته اند قلب
المرء وراء لسانه ** پس مواظب باش بر اسماء پاک ذو الجلال
تا سعادتمند گردی در دو گیتی بالمآل **

مقدمهٔ ششم در فواید دنیوی و اخروی ذکر

چنانچه بعضی در مقدمات مذکوره ذکر شد برخی هم در این
مقدمه برای ترغیب و تحریص ذاکرین از مؤمنین مرقوم می‌گردد
از جملهٔ فواید ذکر این است که بهترین وقایه و محکم‌ترین
حرزها است از برای ذاکر از بلیات ارضی و نوازل آسمانی
چنانکه امام ع روایت فرموده که حضرت رسول ص روزی
باصحاب بخود التفات فرمودند که برای خود سپرها اخذ کنید و
مهیا سازید صحابه عرض کردند مگر دشمنی روی بما آورده
که سپر برای دفع ضرر آنها مهیا داریم فرمود که نه ولکن از
برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر ** بدیهی است که بالاتر
و بزرگتر فایده که ما فوق آن متصور نشود دفع آتش و
عذاب جهنم است که اعظم بلیات و اشد مصائب است
** ایضاً فایدهٔ دائمی دیگر حدیث شریفی است که
امام محمد باقر ع فرموده هر که بگوید سبحان الله

ازتروی

ازتروی تعجب حق تعالی از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که او را عز
زبانی باشد در میان ملائکه مسبحان تسبیح الهی میکند تا روز قیامة
همچنین است الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و ایضاً
در خبر است بسیار بگوئید لا اله الا الله والله اکبر که هیچ چیز نزد
خدا محبوبتر از این نیست حضرت امیر المؤمنین ع می فرماید که سبحان
الله نصف میزان اعمال است والحمد لله پر میکند میزان اعمال را
والله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر میکند و ایضاً در حدیث است که
صاعقه یعنی برق اصابت نمی کند بشخصی که مشغول ذکر است چون
احصاء فواید و فضائل ذکر بر وجه تعداد در این وجیزه امکان و گنجایش نداشت
که گنجایش شرح و بسط ممکن نیست فلذا خاتمهٔ این مقدمه را بیک
حدیث شریف عنوان این است که بسند معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا
علیهما و علی آبائهما و اولادهما صلوات الله من الآن الی یوم الجزاء
مرویست که حقتعالی بر خود واجب گردانیده است که هر مؤمنی که صد
مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد
پس از آن بگوید اللهم زوجنی من الحور العین البته حقتعالی حور عین
در بهشت باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر آن حوریه است
پس از این جهة حقتعالی بحضرت رسول ص وحی فرمود که مهر
زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت گرداند ** انتهی

مقدمهٔ ششم در انقطاع در اوقات دعا کردن

بدانکه عمده شرط که در ذکر و دعا که ثمر بدهد و باجابت رسد انقطاع از مردم است یعنی یأس از آنچه در دست خلق در کار است از همت در این باب است ابیات ذیل

باید که در وقت حاجت انقطاع از مردمان ⁂ در دعا
از حقتعالی یاس باید زین و آن ⁂ چون دعا با شائبه
هرگز نمی گردد قبول ⁂ در حدیث این طور ماثور است
از آل رسول ⁂ پس دل خود را تعلق ده بدرگاه خدا
خویشتن را از سوای حضرتش میکن جدا ⁂ گر بگردد غیر
او در قلب تو ای مستمند ⁂ چون خبر است ز ضمیرت
او نباشی بهره مند ⁂ قادر ای بنده خدا را در جمیع سوی
پس رجا بر غیر او در حاجتی نبود روا ⁂ بر وجود آورده
از کتم عدم ای محتشم ⁂ قوه و ادراک داده مال و
اولاد و حشم ⁂ در حضور این چنین مولای قادر بر نوال
حیف باشد عیب که بر غیر بگشائی نیاز ⁂ گفته های پیر
ناصح را اگر با حسن ظن ⁂ بشنوی هم در عمل آری نیاید
بر تو طعن ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂

مقدمهٔ هفتم

در اختیار

در اختیار کردن اسمی از اسماء حسنی مناسب مقصود

چنانچه علما فرموده اند که در انجاح مطلب اوفق میباشد ابیات ذیل توضیح میدهد معنی مقصود را این است ابیات

پس بهر مقصد مناسب اسمی از اسما بخوان ⁂ تا بود حاجت
تو حاصل از دنیا بدان ⁂ گر فقیری و پریشان اسم الواسع
بگیر ⁂ ور بدست ظالمانی یا معین یا نصیر ⁂ گر زیاد
در نعم خواهی بگوئی یا شکور ⁂ ور گنه کاری در آمرزش
بخوانی یا غفور ⁂ در دعا کردن بدرگاهش بوقت
اضطرار ⁂ یا مجیب کن تو از اسماء حسنی اختیار ⁂
هکذا اسماء حسنی را بر دل بخوان ⁂ هم علاج هر مرض
را نادعها او بدان ⁂ پیش چشم خود گناهانت بدار و
عذر خواه ⁂ از صمیم قلب یا الله گو هر صبحگاه ⁂
سرگشاده مو پریشان دل پشیمان مبتلا ⁂ خون بتن
خوشیده از ترس خداوند علا ⁂ هم شمر احسان وجود
و لطف بی پایان او ⁂ در حق تو گشته شامل خیر بی شایان
او ⁂ با چنین حالی اگر رفتی بدرگاه کریم ⁂ حاجت خود
یافتی بخشیده گشتی لاجرم ⁂ گر بگفته خود عمل بنمود
ناصح عاقل است ⁂ گر همه گفتار رشد ناکامل هم غافل است

تمام شد مقدمات و تتمهٔ خاتمه اذکر با این ابیات

این مطالب نزد اهل دین جلیل است و شریف
می نداند قیمت و قدر گهر را هر سخیف
نیست هرسنگ بدخشان لعل نام و لعل فام
نه همه گیرند چو اهل شرع و دین از علم کام
قصد من باشد ازین علم علم شرع احمدی
علم شمع راه دین است کور را هم اثمدی
علم اگر از مذهب آل علی گردد کنار
علم دنیاوی بود مطلوب اهل روزگار
پس علوم غیر دینی هم کمال است و هنر
مستفید و مفتخر خوشحال با آنها بشر
گر یکی کم آید از علم صنایع در جهان
ناقص آید زینت مردم از کهان و از مهان
علم دین از بهر عقبی علم دنیا بهر زیست
کیست مستغنی از ین دو غیر این دو گاو چیست
گر تو خواهی دین و دنیا را بهم جمع آوری
غیر عقل و دانش تو نیست جانا یاوری
عقل کان اشرف بود از خلق مبدأ نی چرا

چون بیان باشد منظم کارها در این سرا
عقل را دو نام است شد یکی عقل معاد
دیگری عقل معاش است بشنو ای نیکو نهاد
گر معاشی بود از بهر معاش ناقص است
هر کسی این هر دو را جمع آورد آن شاخص است
هر که آن دارد بر است دیگر ندارند ز هیچ
گر ندارد آن تمام کارها دارند پیچ
کارها را نظم و ترتیب و قوام و حسن و زیب
با وجود عقل آن قطعی است این بی شک و ریب
گو سخن گویان گیتی جمله با کلک و زبان
بر رقم آرند و گویند شان آن عالی مکان
عشر اعشار شئونات نخواهند تا گفته است
این در شفاف را این جوهری ناسفته است
ناصح هم او دو یک قطره از آن دریای ملح
مرد آزاده نمی بیند روا تعریض و قدح

الحمد لله
علی الاتمام والسلام
علی خیر ختام

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه پنجاه اسم از اسماء الله الحسنی بحرف الف است
نخستین **اول** در لغت بمعنی نخست است و در نزد خداوند
دو معنی دارد (١) سبقت کننده بر همه اشیاء (٢)
ابتدا کننده بر خلق اشیا که قبل از وجود هر شیئی بوده است
و او را ابتدائی و انتهائی که منتهی بحدت بشود نیست
یعنی ازلی که اول بلا اول است و هم چنین است
آخر یعنی ابدی که آخر بلا آخر است مال و مشتبر
اول مطابق عدد حروف جهة شروع کردن در کار
و پیش نهاد هر چیزی مفید است و عدد حروف عدد
کبیر است چون در این کتاب عدد وسیط و صغیر رقم
نگشته است هکذا جامع نیست تمام اسماء حسنی را
آنچه بپیش خاطر بود ذکر شده (**تنبیه**)
بدانکه صاحب یعنی مؤلف جنات الخلود العالم الجلیل و
الفاضل النبیل ملا محمد رضای امامی خاتون آبادی برای اسما
حسنی عدد کبیر و عدد وسیط و عدد صغیر قائل شده
و قرار داده ولی مدرک ایشان رحمة الله تعالی علیه
چیست و ماخذ این قاعده مزبوره از کیست و ضبط عدد

باین ترتیب از کجا است معلوم نگردید و از کتب معتبره اخبار
ایضا ظاهر نگشت البته منشاء و مأخذ آنرا از محلی که اعتبار
داده بدست آورده اند ولی حقیر را بنوشتن یک نفر عالم که از ثقات
و اطلاعی نیست نوشتن آن قاعده را در این تألیف با اینکه طرف
توجه و لایق مطالعه حضرات علماء اعلام کثر الله امثالهم
می باشد درست ندیدم صحیح ندانستم از طریق احتیاط کنار
دیدم که لامحاله بدستهای اهل خبره اهل علم خواهد رسید نظر
های دقیق و فکرهای عمیق خواهد گذشت اما عدد کبیر اسما را
بسبب اتحاد یمن آن عدد بجهة مطابقت با حروف اسما خالی از فایده و
بیرون از مناسبت ندیدم فلذا عدد کبیر را از هر اسم تبرکاً ضبط
نموده و مرقوم گردید بدین عدد کبیر اول که عدد جمیع حروف هم
هفت است ❊ **الله** اسم ذاتی است که مستجمع جمیع
صفات کمال است از روی استحقاق سزاوار پرستش و حمد است
که گفته شده مثل این است که اسماء حسنی همه گفته شده
ای نام خدا بتر از این فصل هویدا ❊ نعت همه اسماء صفات
ز تو پیدا ❊ لفظ جلاله مختص باو است ❊ ماده او اله
یا از وله ای تحیر و اشتاق ❊ و اصل آن وِلاه بوده واو مبدل
بهمزه شده اله گشته در صورت اشتقاق از وله یعنی الله
مشتاق شده بر جمال و جلال او تمام عالم ❊ ❊ ❊

متحیرین جمالش مترنم باین مقال است ؛

ای مقامت بدل آنکه زدل عاشق تست ؛ دوری بیا
به پیش نظر داقی تست ؛ شده مبهوت جهان برورخ بکشف
نهان ؛ نه فقط انس وملك بل همه کون ومکان ؛ همه
عاشق همه واله همه حیرت زده اند ؛ بر سر کوی محبت همه
یك زده اند ؛ بهرحال بسه معنی آمده اول تحیر ودوام
مقام پیغمبر رحمت باوجود کمال معرفت میفرماید ؛ زدنی
فیك تحیرا ؛ دویم بمعنی اشتیاق ؛ سیم بمعنی ... ؛
وداصل لاه بوده بعد حرف تعریف داخل شده وبان خوانده
اند والله گفته اند ونوشته اند بعضی این اسم اعظم دانسته
زیرا که بر همه اسما مقدم است خواه در قران بمجید خواه در دعا
وبر همه نامها شامل است که معنا اسماء حسنی در وی مرکوز است
چنانکه ذکر شد وبك جهة عظمتش این است که بکلمهٔ توحید
وشهادتین مخصوص است وبجهة محبوبیتش در نزد خدا تعالی
در قران مجید دو هزار وهفتصد وهشت جا مذکور است
ودرادعیهٔ ماثوره از همه اسما بیشتر است عددش با بعض
زبانها شصت وشش است وبعضی ادعا است که شصت وشش
است وبعضی در تلفظ تنهائی تفخیم می کنند وبی نقطه
بودنش دلیل است بر بی نیازی ؛ شد از بی نقطه که

زده صوت

معلوم دانا ؛ غنای مطلق از ذات توانا ؛ وبدیهی است که
استفاده مردم از حروف بر باد و کم کردن نقطه است بر
طبق مقصود در لفظ جلاله نقطه را زیاد و کم کردن
از اصلی معنی که بدون تصرفات خارجی فایده تمام اسما را ان
این اسم خواسته اند ؛ واله بمعنی ماله است ای المعبود اما
ع فرمود الله مشتق من اله واله بمعنی مالوها کان الها
اذ لا مالوه یعنی لم یحصل العبادة ولم یخرج المعبودیة من القوة
الی الفعل یعنی هنوز عبادت کننده نبود که آن خدای معبود بود
در مصباح کفعمی است ذکر این اسم شریف در چاشت وعصر و در
ثلث اخر از شب (۶۶) مرتبه که عدد آن است بدون یا همه
میرساند ؛ **احد** ؛ عددا (۱۳) بمعنی واحد است در
نفی ابعاض واجزاء فرق ما بین احد وواحد این است که
واحد داخل در ضرب وعدد می شود واحد داخل نتواند
شد وفارق دیگر هم هست ولی از ما نحن فیه خارج است
خواندن این اسم شریف برای توفیق بتجرد از مخالطه و
معاشرت زیاد مناسب است ؛

مقالهٔ دویم در حرف با

باحرف با است هشت اسم از اسماء حسنی (۱) **بدیع**

وصف

بمعنی مبدع چون مولم که معنا الیم است یعنی پدید آورنده
جمیع موجودات بدون اندازه که پیشتر گرفته باشد چه بدیع بدیع
هر چیز را گویند از غیر ماده کقوله تعالی قل ما کنت بدعا
من الرسل ؛ و معنی دیگر اگر چیزی از کسی دیده شود گویند
فلان چیز از تو بدیع بود یعنی بعجب و رنده ؛ خواندن این اسم
شریف بتجربه درست آمدن کارها نافع است : کفعمی در مصباح
فرموده هزار مرتبه هر کس بگوید حاجتش روا می شود عددش
هشتاد و شش است : باسط یعنی پهن کننده فضل و
احسان و رزق بر بندگان در هر محلی که حکمت و اقتضا نماید
و مصلحت بیند ؛ ضد قابض است ؛ جهت فراوانی مال
و منال و فرزند و توسعهٔ معاش و افزونی اسباب دنیوی
مداومت نمودن بر این اسم شریف بتجربه رسیده بغایت
مفید است عددش هفتاد و دو است کفعمی ره فرموده
که مرویست هر کس وقت سحر دستها بر داشته ده بار
بگوید یا باسط محتاج نمی شود بسوال از هیچ کس : بر
بفتح با اسم فاعل از بر یعنی نیکی احسان بار بوده نیکی کننده
بر بندگان خود بر وجه اعم و اتم ؛ و معنی دیگرش صادق
و راست و رنده است چنانکه گویند برّت یمین فلان
یعنی راست شد سوگند فلان که کرده در حدیث است

باسط

بر

ابرّ الله قسمه : شیخ کفعمی ره فرموده برای توفیق نیکو
کرداری و دفع الم و سلامتی فرزند نافع است عددش
دویست و دو است ؛ باطن دو معنی دارد اول
پنهان شونده و در حجاب دارنده خود را از دراک ابصار
یعنی از دراک کردن چشمهای ظاهر که شاهین نظر دور
بین باد به پایهٔ دریافت ذاتش نرسد نعم ما قال و لله
درّه فیک یا اعجوبة الکون غدا الفکر کلیلا ؛ انت حیرت
ذوی اللب و بلبلت عقولا ؛ کلما اقدم فکری فیک شبرا
فرّ میلا ؛ ناکصا یخبط فی عمیا لا یهدی سبیلا ؛ از مولف
جنات الخلود است ؛ با بال و پر که طی کند یک پایهٔ قدر
ترا ؛ مرغ خیال ما سوی در عالم تعبیرها ؛ خیام انات
که خلاصهٔ جهانیانند ؛ بر اوج فلک براق فکرت
رانند ؛ در معرفت ذات تو مانند فلک ؛ سرگشته
و سرنگون و سرگردانند ؛ دیگری گفته و در خوبی سفته
خرد حیران بود در کنه ذاتت ؛ شماره کی کند اندازه صفاتت
بذاتت کی برد طی فکر دانا ؛ چه داند قطرهٔ پهنای دریا

ای نظرها خفی لیک بجسنا نظر ؛ گشته نمایان چو مهر بود چو ضوء قمر
فکر بشر نیست بر ذات خدا راه بر ؛ او بی خبر و در ره او
زند بال و پر ؛ معرفت عارفان عجز و قصور است

باطن

همت ۲۲ ل

انفس

هان ❊ چون شده مبهوت همه در طلبش قدسیان ❊ ختم
رسل گشته در ذات چو حیرت زده ❊ آنکه به پشت سرش جمله
ملک رد زده ❊ مدعیان را بگو تند برو کش عنان ❊ مانده
شده چون دلیل از طلبش اینچنان خلاصه او سبحانه هویدا
و ظاهر است بدلائل و آثار و علائم و مخفی است بکنه ذات از
خیال و اوهام و عقول خلایق ❊ فهو الباطن بلا احتجاب و
الظاهر بلا اقتراب ❊ (۲) او سبحانه باطن است بر هر چیزی
یعنی خبیر و مطلع است بر بواطن امور و از سرائر و ضمایر خلق هرگز
غافل نیست چه بطانة الرجل شخصی را گویند که از مکنون اسرار
او آگاه شود در امور مخفیه مشورت با او کرده شود و در عدة الداعی
آورده که و هو العالم بسرائر القلوب و الباطن علی ما بطن من
الغیوب و در دعاهای مأثور از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست الحمد
لله الذی بطن فخبر یعنی حمد مر خدای را که مخفی شده از نظر
ها و خبیر و مطلع بوده بر بواطن اشیاء ❊ جهة مخفی بودن اسرار و
یا مطلع شدن بر ضمایر بخوانند بعدد شصت و دو (۲) و الباقی
باقی صفتی است یعنی همیشه پاینده و برقرار که عارض نشود
او را عوارض فنا و زوال ❊ و بقای او با نتها نرسد و محدود بحدی
نگردد یعنی بقای ازلی نه چون بقای بهشت و دوزخ که
بقای اینها ابدیت اما ازلی نیست و فرق در میان ازلی و ابدی

الباقی

اینست ازل پاینده و دایم بالذات است بعنوان وجوب ابدی
پاینده و دایم بالعرض است اعم از وجود امکانی یا وجود وجوبی
و ازلی آنست که مبدء نداشته باشد بخلاف ابدی که لازم این جهت
نیست ❊ جهة طول عمر و استحکام ابنیه و اولاد مداومتش اثر
عظیم دارد عددش یکصد و سیزده است ❊ البصیر یعنی بینا
و مطلع بر همه اجزاء دیدنی است بدون التبصره یا بیننده آنچه
از نظر مخفی است ❊ جهة دفع رنگ بصر و شبکوری و سایر امراض
چشم مداومتش نافع است و از جهة بینا شدن در امور دنیا و
آخرت بخوانند در مصباح است هر که زیاد کند ذکر او را در جمعه ها
مخصوص گرداند او را خداوند تعالی برعایت و حمایت خود عددش سیصد
و دو است ❊ الباعث ❊ برانگیزاننده خلایق بعد از مردن در
قبر برای سؤال چنانکه در دعا است یا باعث من فی القبور و
در آخرت برای جزا و فصل قضا و باقی بودن در دار بقا و بر
انگیزاننده پیغمبران ع برای نمودن راه هدی و برای طلب بسوی
خداوند تعالی ❊ برای برانگیختن کارها مداومت آن مفید است
عددش پانصد و هفتاد و سه (۵۷۳) است ❊ البارئ ❊ بمعنی
خالق است که برء بمعنی خلق آمده است لهذا خلایق را بریه
و قوله تعالی ❊ باری النسم یعنی خالق خلق و در حالت اضافه
با همزه خوانده شود چون توبوا الی بارئکم و بدون اضافه

البصیر

الباعث

البارئ

بعینه در وقت ذکر شدن کاهی با همزه و کاهی بی همزه یعنی با یاء
خوانده میشود مثلاً باری تعالی جهة خلاصی از تنهائی و پیدا
شدن فرزند و نتاج حیوانات ملازمت بر این اسم شریف فایدهٔ
بزرگ دارد شیخ کفعمی فرموده هرکه این اسم را بسیار بگوید جسدش
در قبر تازه ماند عددش دویست و سیزده ۲۱۳ است ⁘ ⁘ ⁘

مقاله سیم در اسماء بحرف تاء

بیک اسم شد تاء منقوط یار ⁘ بتواب ناجی بشد توبه کار
بتواب بنگر تفکر نما ⁘ بعفو خدا باش امیدوار
تواب یعنی قبول کنندهٔ توبه و معنی توبه بازگشت
است ناصح هزاران کند در هزاران سنین ۰ بیک توبه
بخشد عفو مبین ۰ بیفزایدش عفو الاکرم ۰ بفرموده
پیغمبر محترم (ص) تواب بصیغهٔ مبالغه یعنی بسیار برگشت
کننده برحمت خود بر بنده اش بعد از توبهٔ عبد از جرائم و
گناهان یعنی مقتضای لفظ تواب انست که هرچند بنده
تکرار در معصیت نماید و بازگشت از آن کند او تعالی نیز
قبول توبهٔ او مینماید در هیچ مرتبه رد توبهٔ او نکند اگر توبهٔ
خالص نماید ناصح در توبه باز است بسبندگان
رحیم است و چون بر ماندگان ⁘ کریم و غنی و عطوف
است او ⁘ بعاصی و عابد رؤف است او ⁘ بمی

کاهد از عزتش پر کاه ⁘ گناه همه عاصی و سیاه ۰ صلاة
کرم داده از بد و کار ⁘ منم جرم بخشنده پروردگار ⁘
برای توفیق توبه وانابه و ترک معاصی بملازمت تواب مفید
است عددش چهارصد و نه ۴۰۹ است شیخ کفعمی در مصباح فرموده
هرکه زیاد کند ذکر این اسم را خدا توبهٔ او را قبول کند ⁘

در اسماء بحرف جیم

چهار اسم از اسماء حسنی با حرف جیم است : اول جلیل
یعنی بزرگوار مأخوذ از جلال بمعنی عظمة و شأن است به
نحوی که کوچک باشد نزد او هر بزرگی و حقیر باشد نزد بزرگی
او هر چیزی میگویند جل فلان فی عینی یعنی عظمت فلان در
چشم من بزرگ شد و جهة یافتن جاه و منصب عالی و بزرگی
و حشمت بین الناس ورد وی نقش بمنزلهٔ اکسیر است عددش ۷۳
است هرکس یا جلیل بسیار گوید هر کس او را ببیند تعظیم او
کند و چون بمشک و زعفران نویسد و بخود دارد نزد خلق
عزیز و سرافراز گردد ⁘ دوم ⁘ جمیل یعنی زیبا و
با جمال در ظاهر و باطن و در اطوار و اخلاق و از زشتی و
نکات کنار داشته بجمال و اکوینه الحاصل ذات او
صفات جمال دارد و انظار مردم روزگار جمیل گویند
عددش هشتاد و سه ۸۳ است برای جمال یافتن در

از نظام مردم مناسب است ∴ جواد ∴ عطا کننده نعمة
عالیه متواتره واحسان کننده عواطف متکاثره بر بندگان
از خلق خود خواه مستحق آن باشد باعمال خود وخواه نباشد
جود وسخای او عام است لله در من قال جبلی از
خوان عامت می برند ومی خورند ومی چرند ∴ انس وجن
ووحش وطیر ودیو ودد مور ومار ∴ قطره ناید کم از
دریا بود با جواد ∴ در تمام خلق عالم صد هزار اند هزار
وجواد بمعنی آمده اول دقت میگویند فلان جواد الفکر
ای دقیق الفکر دوم بمعنی جید ضد الردی از اینست
جودت قرائت چنانکه گویند قرأ واجاد ∴ سیم بمعنی تندی
وحدت رفتار چنانکه اسب تند رو را جواد می گویند وبمعنی
نرمی هم آمده پس سخی را بهمین جهة که نرم می شود دلش در نزد
حوائج مردم جواد می گویند جاد السخی من الناس در مجمع البحرین
است سؤال کرد مردی از امام حسن مجتبی ع در حالتی که آنحضرت
در طواف بود پس گفت خبر بده بمن از جواد فرمود از برای کلام
تو دو وجه است پس هرگاه سؤال میکنی از مخلوق پس بدرستی
که جواد آن کسی است که ادا کند آنچه را که خدا واجب کرده است
بر او ادا کردن آنرا وبخیل آنکسی است که بخل کند بر آنچه که فرض
گردانیده است خداوند بر او وهرگاه سؤال میکنی از خالق

پس آن جواد است هرگاه عطا کند وآن جواد است هرگاه
منع کند بجهة آنکه او هرگاه عطا کند بر بنده عطا کرده است
باو آنچه را که از برای او نیست وهرگاه منع کند منع کرده است
چیزی را که نیست از برای او وجواد کسی را گویند که بخل نکند
بعطایش ∴ جهة برطرف شدن خست ودنائت طبع و
متصف شدن بصفت بخشش وکرم مداومت براین اسم
شریف مجرب است عددش چهارده است ∴ جبار
دو معنی دارد اول تدارک کننده فقر فقیران بغنا و
توانگری وجبر کننده کسر شکستگان بدفع ستم از ایشان واین
معنی است جبیره که در منع زخم وشکست اعضا وضع شود
دوم بپا دارنده خلق خود با آنچه فرماید آنچه تقدیر کند
خواه راضی باشند خواه نباشند براین معنی است لا جبر
ولا تفویض بل امر بین الامرین شیخ کفعمی در مصباح فرموده
هرکس بخواند آنرا هر روز بیست ویکبار ایمن باشد از ظلم ظالمان
عددش دویست وسی وشش است ∴ ∴ ∴ ∴

مقاله پنجم در اسمای بحرف حا

نه اسم از اسمای حسنی بحرف حا است بدین ترتیب ∴

حکیم وحلیم وحمید وحسیب   حفیظ وذو الحق وحی وحبیب
حفی است حنان فهم همی   که چون مهربان دانی بنود عمی

حکیم محکم کار و گذارندهٔ هر چیز بموقع خود و معنی
احکام بکسر همزه در اینجا شدت تدبیر و حسن تقدیر است
بنهجی که فعل قبیح از او صادر نشود و کسی را مجال اعتراض بر
وی نباشد و بقولی حکیم بمعنی علیم است یعنی دانا که
علم او بهمهٔ معلومات باشد چه مراد از آیهٔ یُؤتِی الحِکمَةَ
مَن یَشاءُ علم است در مصباح فرموده هر که زیاد ذکر حکیم
عدل را در توی شب مخصوص کند او را خداوند بالطاف خود
و محرم کرداند باطن او را خزانهٔ سر خود قرار میدهد مداومتش
برای راست آمدن کارها و دانستن مجهولات مجرب است
عددش هفتاد و هشت (٧٨) :: حکم :: بدون یا نیز اسم خدا
وند تعالی است که بمعنی داور است :: حلیم :: بمعنی
بردبار صاحب اناة مهلت دهنده که تعجیل بعقوبت نه
کند و متغیر نسازد او را جهل جاهل و غضب غضب کننده
در دعای شب برات است که نیمهٔ ماه شعبان باشد در میان
نماز شام و خفتن بیست و یکبار میخوانند و روایتش منسوب
است بابن بابویه اعلی الله مقامه :: اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ حَلیمٌ
ذو اَناةٍ وَلا طاقَةَ لَنا بِحِلمِکَ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا
اَللّٰهُ الاَمانُ الاَمانُ الاَمانُ مِنَ الطّاعونِ وَ
الوَباءِ وَمَوتِ الفُجاءَةِ وَسوءِ القَضاءِ وَشَماتَةِ

الاعداء

الاَعداءِ رَبَّنا اکشِف عَنَّا العَذابَ اِنّا مُؤمِنونَ بِرَحمَتِکَ
یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ :: نوشتن و شستن این نام و آب آنرا
بر زراعت پاشیدن موجب نمو است و برای فرو نشستن خشم
و نایرهٔ حمیت و حصول پیدا شدن آرام در دل این اسم عزیز
را مداومت خوبست و عددش هشتاد و هشت است
:: حمید یعنی ستوده و پسندیده شده و مستحق حمد بسبب
افعال مستحسنه نقیض ذم و مرادف شکر است به اعتبار
مورد هر دو یعنی حمد و شکر عبارتند از ثنا بلسان بر جمیل
اختیاری لیکن باعتبار متعلق حمد اعم از شکر است چه شکر
در مقابل نعمت است و حمد لازم ندارد که در مقابل نعمت
باشد :: مداومت بر این اسم شریف برای شهرت بنام
نیکی مجرب است :: وجهة دفع فحاشی بر ظرف آب نویسد
آب آنرا خورد بدیه اثر نخواهد شد عددش شصت و دو است
:: حسیب (٣) معنی دارد اول احصا کننده کقوله
تعالی وَکانَ اللهُ بِکُلِّ شَیءٍ حَسیباً دوم محاسب
یعنی بحساب رسنده کقوله تعالی کَفی بِنَفسِکَ الیَومَ حَسیباً
سیم کفایت کننده کقوله تعالی حَسبُکَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ
مِنَ المُؤمِنینَ ای کَفاکَ وفیه قوله تعالی عَطاءً حِساباً
ای کافیاً :: جهة درست آمدن محاسبات و فیصل یافتن

حسیب

امور بهم و رنجیده بخوانند بعدد هشتاد که عدد وی است
و از اهل تجربه کنند اند هرکس در هفته هفتروز هشتاد بار
بگوید حسبی الله الحسیب ابتدا از روز پنجشنبه کند
کفایت مهم او شود و نجات از مخاوف یابد **حفیظ**
فعیل بمعنی فاعل است یعنی نگه دارنده اشیا از چیزی که
مستلزم فنای آن باشد تا موعدیکه مقرر کردانیده است
و وقتی که بر خلق اطلاق شود اسناد آن بخدا تعالی درست
نمی شود چه حفظ بندگان نگه داشتن چیزیست در خاطر
ورد این اسم شریف برای حفظ مال و بدن و تمامی متعلقات
از غرق و حرق و سرقت فایدهٔ عظیم دارد عددش نهصد و
نود و هشت است و ایضا مداومت آن باعث ایمنی از خوف
است اگرچه در نزد شیر راه رود .:. **حق** .:. سه معنی دارد
اول سزاوار هر چیزی کقوله تعالی لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ یعنی
دویم متحقق الوجود چنانکه گویند اَلْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ
سیم محقق یعنی حق کننده حق مراد آنکه او سبحانه عبادت
خود را حق گردانیده و عبادت غیر خود را باطل گردانیده است
شاهدش قوله تعالی ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَاَنَّ مَا
یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ .:. جهة استخلاص مال خود از
دست غریم مجرب است عددش یکصد و هشت است

حفیظ

حق

حی

حیّ یعنی زنده و در حق او تعالی یعنی زنده بذات خود
که محتاج نیست بچیزی که بآن زندگی نماید و راه نیابد باو
موت و فنا و بقول بعضی اکثر را گویند که صحیح باشد و اوراست
علم و قدرت ذاتی و حی باین معنی منحصر است بذات احدیت
و غیر او را نشاید چنانکه قوله تعالی اِنَّكَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَیِّتُونَ
مشعر باین معنا است شیخ کفعمی گفته هر که ذکر کند این
اسم را بر مریض یا در چشم شفا یابد اَلْحَیُّ الْقَیُّومُ در آخر
شب در زیادی خاصیت اثر عظیم دارد .:. **فایده**
خواصی که در اسماء مرقوم شده اغلب آنها را مومنین از روی
اخلاص با قلب پاک برجاء یا مَنِ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ
خوانده و اثر دیده از برای اخوان دینی ذکر نموده و خلف از
سلف اتخاذ نموده اند نه اینکه همه آنها از امام ماثور است
و خواندن و مداومت بر ذکر آنها بقصد دوا و شفا شرعا
ممنوع نیست که ذکر در هر حال مطلوب و محبوب است .:.
حبیب دوست داشته شده و دوست دارنده هم
بمعنی فعیل آمده و هم بمعنی فاعل یعنی دوست داشته شده
در قلب بندگان مطیع کقوله تعالی یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ محبت خدا
وند بندگان را انعام و احسان او است برایشان و این است

قیوم

که توفیق بدهد ایشان را از برای طاعتش و هدایت کند
ایشان را برای دینی که انبیا آورده است انرا و امّا محبت بندگان
خدا را این است که اطاعت کنند امر او را و اینکه معصیت نکنند
او را زیرا که محبت خدا صفتی است از صفات فعلی او و ان احسان
مخصوصی است که لایق است بر بنده و امّا محبت بنده خدا را
پس ان حالتی است که حاصل میشود از ان تعظیم او و مقدم
داشتن رضای او و انس گرفتن بذکر او و از بعض محققین
گفته اند محبت خدا بنده اش را کشف حجابست از او
و متمکن نمودن بنده است بر اینکه قدم بگذارد بر بساط
قرب و تعالی ؛ مداومتش باعث ازدیاد محبت و عددش
بیست و دو است ۲۲ ؛ حفی با حاء مهمله یعنی بی نقطه حفی
بمعنی عالم و دانا ماخوذ از حفی یحفی بمعنی مبالغه و
الحاح در سؤال است و ان ان است قوله تعالی کانّک
حفیّ عنها ای کانّک ملحّ و بالغ فی السؤال بحثها و بمعنی
لطیف نیز امده یعنی مهربان که نیکی و یاری او بتو میرسد
برای وقوف و مایل شدن دل بطرف او مداومت نمودن
نافع است عددش نود و هشت است ۹۸ ؛ ؛ ؛

مقاله ششم در اسمای بحرف خا

از اسماء

چهار اسم از اسمای حسنی بحرف خاء است (۱) خبیر یعنی
خبیر دانا بکنه اشیاء و غوامض ان ماخوذ از خبر است بمعنی علم چنان
که اهل علم اهل خبره می گویند لیکن چون بباب افتعال برود
بمعنی امتحان و متضمن معنی طلب می باشد ؛ این اسم شریف
مداومتش برای اگاه شدن بر امور پنهانی مجربست عددش
خالق هشتصد و دوازده است (۲) خالق افریننده و ازنو
پدید اورنده اشیا بی ماده و بی مثال و اندازه و بدون
نشان و تقدیر کننده چنانکه خداوند در قول حضرت
عیسی ع فرموده انّی اخلق من الطین کهیئة الطیر
چه عیسی خالق حقیقی ان نبود بلکه ترکیب بندی و نقش
کشی مینمود و صورت سازی می کرد و قالبی ساخت ؛
جهة استحکام اعتقاد بضروریات خواندن ان بی اثر
عدد ۷۳۱
خافض نخواهد شد شیخ کفعمی فرموده هر کس که زیاده کند ذکر
ان را نورانی کند خدا یتعالی قلب ورا (۳) خافض
پست کننده بزرگی فروشان غلط و پائین اورنده
بلند شوندگان از روی تکبّر و فرود آورنده کافران بسوی
جهنم ؛ بجهة پست شدن دشمن بزرگی فروشنده
و خوار شدن متکبر وردش مناسب است عددش
یکهزار و پانصد و هشتاد و یک است ؛

کفعمی ره فرموده هرکه ذکر کند انرا هفتاد مرتبه رفع میکند
خدا یتعالی ازاو شر ظالمین را ❁ خیر الناصرین بهترین
یاری کنندکان اکرچه اصل خیر اخیر افعل التفضیل است در
اینجا بمعنی تکرار نصرتست ازاو تعالی چه معنی تفضیل در جائی
است که غیراو نیز نصرت تواند کرد که مغلوب نشود وان منحصر
است بذات مقدس او تعالی نه غیراو ❁ هرکس این اسم شریف را
مداومت نماید نصرت خداوند در هر مهمی باو رسد وتوفیق
یاری دین بیابد عددش یکهزار و دویست وچهل دو است

در اسماء بحرف دال

داسماء سه اسم است با حرف دال چو دیان ودائم ودلیل اسم دال
دیان) صیغه مبالغه از دین است که در لغت بمعنی طاعة
وملت است ودین بچند معنی امده است اول جزا کقوله تعالی
ان الدین لواقع ای الجزاء وکقولهم کما تدین تدان وکقوله
تعالی لیوفینهم الله دینهم ای جزائهم ❁ دویم
توحید نحو الا لله الدین الخالص ❁ سیم ❁ ملت و
ان وضع الهی است ازبرای صاحبان عقل که شامل میشود بر
اصول وفروع ❁ چهارم ❁ بمعنی حساب کقوله تعالی ذلک
الدین القیم ای الحساب المستقیم ❁ پنجم ❁ بمعنی حکم

کقوله

کقوله تعالی لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ای فی حکم
الله ❁ ششم بمعنی طاعت کقوله تعالی لا یدینون دین الحق
ای لا یطیعونه حق طاعته ❁ هفتم ❁ بمعنی القاضی والحاکم
وفی وصفه ع یا سید الناس ودیان العرب وفی الحدیث
کان علی ع دیان هذه الامة ❁ هشتم ❁ بمعنی قهر وغلبه
کقولهم دان الناس ای قهرهم فاطاعوه ومیکویند دنتهم
فدانوا ای قهرتهم فاطاعوا ❁ مداومت این اسم شریف
برای معانی مزبوره در بعض اثری دارد عددش شصت و
پنج است ❁ دائم ❁ یعنی همیشه شونده وان ذاتیست
که بالذات همیشه است شامل ازلی وابدیست وغیراو تعالی هیچ
دائم بالذات نیست واکر همیشه هم باشد مبدء دارد وبالذات
نیست بلکه دوامش باغیر است واو را ممکن کویند اکرچه رتبه
خلود را یافته باشد مثل بهشت وبهشتیان ودوزخ ودوزخیان
عددش چهل ودو ورد مطابق عدد حروف در طول عمر و
بقا تا اجل مسمی خالی از اثر نیست ❁ دلیل ❁ راه نما
در حدیث است ان الله قد دل الناس علی ربوبیته
بالادلة بدرستی که خداوند دلالت کرده است مردم
را بر پروردکاری خویش با دلیلها ومحکم کاری یعنی بعد از انکه
خلق کرده است عقل را در انها دلالت کرده است

عقل را برانیکه از برای نهامد تربیت بالسان پیغمبرش ع ودر
دعا است یا من دل علی ذاته بذاته درید مکایف دانش دلالة
بندگان بر توحید او بدلالت وجود است که در دعا وارد است
وانت دللتنی الیک لولا انت ما علمت ما انت مداومتش
برای رشد یا فلق مفید است عددش هفتاد و چهار است ٧٤

مقاله هشتم در اسم بحرف ذال

ذاری

بذال است یک اسم ذاری است زمعناش اگر خواهی ان بیان است
ذاری بمعنی باری وخالق است میگویند ذری الله الخلق
ذرء بهم ودر دعا است اعوذ بالله من شر ما ذری
گفته اند چون غایبی که از او خبری نباشد بعد از نصف شب بر
خاسته در گوشه خانه ایستاده هفتاد بار بگوید یا ذاری یا
معید رد علی فلانا در آن هفته خبر او برسد عددش
نهصد و یازده است ٩١١ گاهی با همزه یا ذارئ وگاهی بی همزه

مقاله نهم در اسماء بحرف را

بنش اسم مشمول شد را شمر رحیم است رحمن رب بشر
رؤف است لیک و رازق همی ندیده کسی خوان او را کسی
رحیم صفت عام است و غیر خدا و ندعم با این نام نیز
نامیده می شود لیکن بمعنی خاص رحیم یعنی رحم کننده

بر مومنان بالخصوص چنانکه فرموده وکان بالمؤمنین رحیما
گفته اند که چون مهمی پیش اید که عاجز شوی روز جمعه بعد از نماز
عصر تا غروب لفظ یا الله یا رحمن یا رحیم گفته وبعد سر بر
سجده اورده مطلب خود را بخواه که مجرب است وگفتن یا الله
انقدر که نفس منقطع شود ویا رحمن به دستور ویا رحیم نیز به
دستور ان وبعد مطلب خواستن وبعد از ان صلوات فرستادن
برای هر مطلبی مجرب است وهرکه زیاد کند ذکر او را خلایق با او
مهربان گردند عددش دویست وپنجاه وهشت است ٢٥٨

رحمن

رحمن صاحب رحمت شامله در روزی دادن ایصال نفع بر کل
خلایق از مومن وکافر وغیره معنایش عام اما لفظش خاص است
که غیر خدا باین نام نامیده نشود بدون اضافه لفظ عبد ولذا
گفته اند رحمن صفت خاص است بمعنی عام ورحیم عکس انست
وهر دو مشتق اند از رحم بضم خا برای مبالغه در رحمة
که مبدئش رقت قلب است وغایتش ایصال نعمة است
وچون بخدا نسبت داده شود مبدء مراد نیست ونهایت مراد
است بمعنی ایجاد رحمت ودفع باس وورد این
بعدد کبیر دویست ونود وهشت است در مصباح
کفعمی است الرحمن الرحیم از خواص انها است مشمول
شدن بلطف الهی زمانی که ذکر کنند در عقیب هر فریضه

رب — ذو الرزق — رزاق

رب نزد جمعی اسم اعظم است زیرا که جملهٔ دعائیهٔ مصدّر بلفظ ربّنا شده در قران در سی و یک مکان از قران مجید و حقتعالی نیز اسناد دعا و استجابت را باین لفظ داده است که فرموده ادعوا ربکم ❊ فاستجاب لهم ربهم و در اول آیه از قران بعد از بسم الله اسم مبارک خود را باین موصوف داشته که فرموده الحمد لله رب العالمین و بمعانی متعدده آمده است اوّل جمع کننده دوم مدبر سیم اصلاح کننده چهارم مالک پنجم سید ششم تربیت کننده که مشهورترین معانیاست کفعمی ره فرموده جهة حفظ اولاد و مادر و مطالب دیگر ورد کردن این اسم شریف مجرب است عددش دویست و دو ❊ ذو الرزق روزی دهنده و متکفل روزی هر ذی حیوة و صاحب روحی چه از برّ و فاجر و قوی و ضعیف و کوچک و بزرگ و مؤمن و کافر و غیر ذلک از چرنده و پرنده و خزنده و مراد از رزق تمامی اشیائی است که از آن منتفع توان شد مثلاً از خوراک و پوشاک و نوشیدنی و زن و اولاد و غیر ذلک از دیگر منتفعات گفته اند کثرت دعا کردن باین اسم شریف جهة توسعهٔ رزق و علم رسیدن آن نافع است بعدد حروفش که سی صد و هشتاد است ❊ رزّاق ابلغ از رازق است و لیکن

رؤف — رائی — رافع

ولیکن در خواص با رازق برابر است ولی زیادتی مبالغه را در آن مدخلیتی هست که کثرة المبانی تدل علی کثرة المعانی و کفعمی در مصباح فرماید هر که زیاد کند خواندن رزاق را مرزوق میشود بر برکت ❊ رؤف یعنی مهربان بتمام روزی خواران از هر جنبنده بطور عمومیت هر یک را باندازه و فراخور حالش و بمعنی شفقت است که نازکتر از معنی رحیم است که در مکروه واقع نمیشود ولی رحم در مکروه بنا بر مصلحت استعمال می شود ❊ الرائی یعنی بیننده مأخوذ از رؤیت بمعنی نظر کردن و نظر خدای تعالی بآلت رؤیت نمی باشد زیرا که رؤیت بباصره که یکی از حواس پنج گانه است مخصوص است بما سوی حضرت باری تعالی از حیوان و انسان و بمعنی علم آمده است کقوله تعالی الم تر فعل ربک باصحاب الفیل و قوله تعالی ایضاً الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد ای الم تعلم و در خداوند تعالی هم بمعنی علم است ❊ گفته اند در خواص عالم و بصیر است عددش دویست و بیست و یک است و گفته اند این اسم را با اسم رافع که یکی از اسماء حسنی است مداومت موجب شان و رفعت است و عدد رافع سیصد و پنجاه و یک است ❊

مقالهٔ نهم در اسماء بحرف سین

چهار اسم از اسماء حسنی با حرف سین است ؛

سلام است و سبوح و سید و سمیع بیاموز دان جهل باشد شنیع

سلام یعنی سالم از نواقص و عیبها ذکر کرده شیخ کفعمی رح در اسنت شفای مرضی و سلامت از آفات و هر که بخواند او را صد مرتبه شفا یابد باذن الله تعالی عدد حروفش یکصد و سی و یک — سلام

سبوح پاک و پاکیزه از نقایص از آنچه لایق خداوند نباشد برای مبالغه است و از اوزان اسمهای عربی هیچ اسمی وزن فعول بضم فاء و تشدید عین نیامده است مگر این اسم و قدوس گفته اند جهت خالص شدن از معایب مداومتش مفید است گفته اند هر کس این نام را بر زبان نویسد او را بعد نماز جمعه بخورد صفات ملکی بهم رساند عددش هفتاد و شش است ؛ — سبوح

سید دو معنی دارد اول پادشاه و بزرگ چنانکه رسول خدا صلعم علی مرتضی ع را سید عرب گفت پرسیدند که سید کیست فرمود من افترضت طاعته کما افترضت طاعتی دوم مالک رقاب که رقبهٔ وجود هر موجودی در ید تصرف او باشد و لازمهٔ این نام است سه چیز اول بذل طعام ؛ دوم دور گردانیدن اذیت خود از خلق خدا سیم یاری کردن قوم خود چنانکه گویند سید قوم نمیشود کسی مگر ببذل ید و کف اذی از خلق ؛ — سید

گفته اند

گفته اند برای شرف دنیا و آخرت مداومت نماید بعد هر نماز و چهار صد بار ؛ سمیع ؛ چهار معنی دارد اول شنوندهٔ سخن سر که یکسان باشد نزد او نطق و سکوت بخلاف سامع که شنوندهٔ سخنان جهر است و سامع باین معنی از صفات و حادث است گاهی بر شود که اطلاق نبود و گاهی هست که اطلاق نشود هر گاه صوت حادث گردید او را می شنود و پست بان سامع گویند و لیکن سمیع ذات ثبت له السمع بالقوة و الفعل دوم ؛ قبول کننده و اجابت نمایندهٔ دعای داعیان چنانکه سمع الله لمن حمده و این اخص از معنی اول است ؛ سیم ؛ دانا و عالم بمسموعات از اصوات و حروف و خواه بمنصهٔ ظهور آید خواه نیاید ؛ چهارم ؛ عالم بهر معلوم اعم از اصوات و کلمات ؛ گفته اند یک هزار و شصت بار بخوانند بظرف چینی در حالتی که این کلمه را بران با مشک و زعفران نوشته با روغن گل بنفشه بگوش آدم کر چکانند خوب شود مداومتش برای اجابت دعا مجرب است شیخ کفعمی رح گفته هر که زیاد گوید او را قبول میشود از او ؛ — سمیع

مقالهٔ دهم در اسماء با حرف شین

چهار اسم از اسماء مقدسهٔ حسنی با حرف شین

شهید است و شافی شکور و شدید ❊ یعنی شکر میکو
برب حمید ❊ **شهید** (۲) معنی دارد اول شاهد
وآن هم از اسما حسنی است یعنی مطلع بر همه اشیا که هیچ
چیز از وی مخفی نباشد و در نزد وی حاضر باشد (۲)
بمعنی علیم و عالم است چنانچه آیه شهد الله بمعنی علم
الله است ❊ بجهة کم شدن و غایب بودن چیزی اگر شخص کاغذ
بپوشد و نصف بر زیر آسمان آید نظر در آن کند هفتاد
بار این دو اسم را بگوید البته پیدا شود این خاصیت را
کفعمی در مصباح فرموده عددش سیصد و نوزده است (۳۱۹)
شافی خلاصی دهنده از مرض و بلا و سائر وسیله
دوا و دعا و بخشاینده بهترین جزا بر کوچکترین عمل ماخوذ
از شفا بمعنی جانب یعنی مریض را از مرض و بجانب دیگر
می برد که مرض در طرفی و او در طرف دیگر میشود ❊ گفته
اند بر هر دوائی بعددش که سیصد و نود و یک است خوانده شود
البته باعث صحت مریض میشود مداومتش موجب شفای امراض
ظاهری و باطنی است و باعث است که هرگز بیمار نشود و
بر طعامی بخواند ضرر نکند و دفع سموم قاتله مینماید ❊
شکور بمعنی شاکر و آن هم از اسماء حسنی است و شکر
در لغت ثنای با زبان بر جمیل و مبنی بر اداء نعمت و حسن

شهید
شافی
شکور

بخداوند نعمت نسبت دهند یعنی جزا دهنده شکر شاکران
است از قبول کردن طاعت اندک و دادن ثواب جلیل و اعطا
نعمت بزرگ و راضی بودن بشکر اندک و کوچک و معنی شاکر
مکافات است اگر بمعنی مفعول باشد یعنی شکر کرده شده
در مصباح کفعمی است برای دفع رمد و شب کوری یا شکور چهل
بار بر آب بخواند و چشم خود را بآن بشوید شفا یابد عددش
پانصد و بیست و شش است (۵۲۶) ❊ **شدید** سخت انتقام ا
از کافران و طاغیان و مخالفان امر و نهیش و عذاب اگر کند
سخت عذاب است قیاس نمیشود بعذاب مخلوق نعوذ بالله من
الیم عذابه وشدة عقابه ❊ **مقاله یازدهم در اسماء**
بحرف صاد ❊ بصاد است از آن چار اسم ظهور ❊ صمد
صانع و صادق ایضا صبور ❊ **صمد** چون در غیر خداوند
استعمال شود بمعنی مصمت بر میان بودن است اما در خدای
بمعنی اطلاق میشود اول سید و بزرگ دوم بمعنی قصد
کرده شده در حوائج و نوازل و پناهگاه در همه امور ماخوذ
از صمدت هذا الامر ای قصدته سیم ذاتی که با ذات
تمام اشیا مغایر باشد در عدم جسمیت و جوهریت و غیر ذلک
گفته اند در حین نزول بلا و احتیاج و هم خوردنی کارها
خواندن مجرب است و بسیار گفتن برای رفع جوع گرسنگی
نافع است عددش یکصد و سی و چهار است ❊ ❊

شدید
صمد

صانع بمعنی فاعل است یعنی سازنده و در خالق و مدبر سازنده همه چیز از مصنوعات که در قدرت اید و محال نباشد مثل شریک باری تعالی که ممتنع الوجود است ∴ ابن فهد در عدة الداعی میفرماید که مصنوعات باری تعالی دلالت می کند بر انکه هیچ چیز مشبه باو نمی تواند شد زیرا که انچه اسم شیئ بر او اطلاق می کنند مصنوع است و هیچ مصنوعی شباهت بصانع خود بر نمیدارد زیرا وجه شبه در میان خالق و مخلوقات نیست و مباین است ذات پروردگار با ذات ماسوی من جمیع الجهات و این معنی دلیل است بر انکه او سبحانه بخلاف مخلوق است بلکه متوحد بالذات است ∴ مناسبت جهت درست مدن اسلوب چیزی که می سازند بخوانند عددش دویست و یازده است ∴ صادق یعنی راستگو در وعده های خود و سخنها و حدیثهای خود خلاصه در همه حال راستگو است پس باید اعتقاد کردن بر اینکه او تم بوعده های خود بعبادان و مطیعان و توبه کاران از بهشت و حور و نعمت های اخروی وفا خواهد کرد بحکم وجوب بگناهان مخالفان امر و نهی و مکذبان پیغمبران و اوصیای ایشان و دشمنان اولیای خود وعده عذابی فرموده وفا خواهد کرد و جوبا در غیر گنه کاران از اهل دیانت که هر کرا خواهد عذاب کند در مادهٔ انها و اگر خواهد عفو فرماید تفضلا که یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء رباعی

صانع

صادق

سند داده ایزد بنص کتاب — با مرش مستحق عذاب
نوشته بر است از خدای کریم — بعبد ضعیفش بر فع عقاب

برای امیدالشمول رحمت الهی و دفع عقاب و از عبد عاصی بیدد حروف ان که صد بود و پنج است خواندن ان از فایده خالی نیست از یمن مطابقت ان عدد با حروف صادق ∴ صبور صبر کننده بر گناه عاصیان و عناد کافران شیخ کفعمی فرموده هر که ذکر کند انرا هزار مرتبه الهام کند خداوند بر او صبر را در نزد بلا با عددش دویست و نود هشت است

مقاله دوازدهم در حرف ضاد

بایست اسم از اسماء حسنی با حرف ضاد است ∴ ضار ∴ یعنی ضرر رساننده بکفار و منافقین و فاجران و فاسقان بعذاب اتش در اخرت هر یک از این چهار طبقه باندازه کفر و نفاق و فسق و فجور خود معذب خواهد شد اگر با این حال از دنیا بروند و در دنیا بواسطهٔ رسیدن بلایا و صدمات و خسارات مالی و عارضه های بدنی و زوال شرف و ابرو و ذلت و فشار از طرف دشمنان در مقابل نتیجهٔ اعمال و ثمرهٔ اخلاق ذمیمهٔ خود بندگان بعضی را از روی تنبیه و برخی را برای تخفیف گناه و کفارهٔ سیئات مطابق عدل و حکمت و موافق مصلحت بطوری که عقل سلیم انرا

صبور

از اسماء حسنی بحرف طا

طاهر

از اسماء حسنی یک اسم بحرف طا معلوم و مشهور شده و آن طاهر است یعنی پاکیزه و منزه از شبه و ضد و ند و حد و زوال و انتقال و منزه از معانی و اوصاف خلق از طول و عرض و عمق و قطر و سنگینی و سبکی و نزاکت و غلظت و دخول و خروج و چسبیدن و جدا شدن و بو و طعم و رنگ و درشتی و نرمی و حرارت و برودت و اکل و شرب و حرکت و سکون و اجتماع و افتراق و تحیر و ضعف و قوت و مرض و صحت و نوم و بیداری و توانگری و فقر و حیات در مقابل موت و روح چه اینها همه از ساخته خداوندی و در موصوف بودن باین صفات در پلهٔ قصور است پس ایزد متعال منزه و پاک است از اینها ❊ ورد این اسم شریف در پاک داشتن قلب از وسواس و خطرات در خصوص توحید حضرت باری تعالی مفید خواهد شد عددش ۱۲۱۵ است

مقالهٔ چهاردهم در اسم بحرف ظا

ظهیر

ز اسماء حسنی بظا بوده چند — ظهیر است و ظاهر ای هوشمند
بمعنای اسما اگر پی بری — بدنیا و عقبی شوی سودمند

ظهیر یعنی پشتیبان تمام کارهای تمامی بندگان و درماندگان باین معنی که تمام مخلوقات در حوادث و بلیات و توجه در زیارت پشت امید بکوه قدرت کاملداش داده و

بعنایت

بعنایت و الطاف و بنده نوازی او مستظهرند ❊ گفته اند مداومت بر این اسم شریف برای غلبه بر دشمن بمنزلهٔ اکسیر است عددش یکهزار و یکصد و شش ❊

ظاهر

ظاهر دو معنی دارد اول هویدا و عیان بسبب حجتهای باهره و براهین ساطعه و شواهد و علامات کثیره که دلالت صریح بر ثبوت ربوبیت و صحت وحدانیت او می کند و همی رساند این معنی را که نیست موجودی بالذات جز او تعالی ❊ فرموده آن موحد عارف است ❊ وَفی کُلِّ شَیءٍ لَهُ آیَةٌ تَدُلُّ عَلی اَنَّهُ واحِدٌ و غیر او گفته وَاِذا نَظَرتَ اِلی السَّما بِنَظرَةٍ فَاَرَی السَّماءَ تَدُلُّ اَنَّکَ واحِدٌ ❊ و این معنی در صورتی است که مأخوذ از ظهور باشد که ضد خفا است لله دَرُّ مَن قال ❊ ای آنکه بر ظهورت هر ذره آفتابی است ❊ گر عین خود نمائی ناید بدیده رویش ❊ مخفی و آشکارا هم آشکار و مخفی ❊ نزدیک و دور با هم هم غیبت و حضورش ❊ لاشَیءٌ شَیءٌ اَمّا لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ اشیاء تمام یکشی از نور بی قصورش ❊ و ناصح حقیر گوید ظاهر بهر لیک خفی تر ز خفایا ❊ مستوری و پنهانی عالم بر خبایا ❊ حیران شده در ذات تو ای مقصد عالم ❊ عاجز شده از دیدن تو کل برایا و بمعنی غلبه مأخوذ از ظهر که بمعنی پشت و پناه است منه قوله تعالی فَاَصبَحُوا ظاهِرِینَ ای غالبین و از آن است یا ظهر

برابر کننده وجزا دهنده واجتناب کننده از حیف ومیل واین لفظ مصدر است بجای اسم فاعل برای مبالغه در معنی چون است انجلی زیاده شود عدل کسی را گویند که مرضی القول والفعل باشد ∴ گفته اند که ورد نمودن این اسم شریف در میان شب برای مخصوص گردیدن بالطاف حق وخطور کردن اسرار چند در دل بعدد حروفش که یکصد و چهار است مفید است ∴ **علیم**

علیم

باعالم وعلام بیک معنی است منتهی این است که علام مبالغه را میرساند ∴ یعنی دانای بالذات که میداند ضمایر وسرایر خلق را وپنهان از وی نیست چیزی بنص قرآن مجید که لا یعزب عنه مثقال ذرة الخ ودانسته است اشیاء را قبل از احداث اشیاء بعلم ذاتی حضوری که تغییر نیابد زیاده وکم نشود نه چون علم بندگان که بهم رسد بعد از نبودن وزیاده وکم گردد واین دلیل است بر اینکه ذات او تعالی مغایر است با ذات بندگان که نتوان گفت او تعالی عالم بعلم است زیرا که قدم لازم میاید بلکه ذاتی است متصف بعلم که آن علم عین ذات وست شیخ کفعمی رحمه الله فرموده که از خواص علیم است که می گشاید خدا وند تعالی در قلب ذاکرش و باز در مصباح گفته که عالم الغیب هر که بگوید او را بعد از نماز صد دفعه حاصل میشود او را کشف از مغیبات ∴ وگفته اند برای توفیق کسب علم وظاهر شدن امور مخفیه مداومت

علیم اثری عظیم دارد وبعد از نماز ده بار هم گفته اند عددش یکصد و پنجاه است ∴ مقالهٔ دوازدهم

در اسماء بحرف غین

سه اسم از اسماء الله بحرف غین است ∴ غنیّ وغفور وغیاث است آن ∴ غیاث هم بمعنی مغیث است همان ∴ **غنی** ماخوذ

غنی

از غنیه بمعنی توانگری ربی نیاز نیست چه او سبحانه غنی ومستغنی است بذاته از همه خلق خود از الات وادوات در تمشیت امور موجودات وهمه خلق محتاج است بسوی کرم او جهتها کما قال تعالی وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ ومعنی ابلغ از غنی است بمعنی غنی کننده که کمال فوق الکمال است ∴ گفته اند گفتن این دو اسم در حالت سجود دوازده هزار بار باعث رسیدن بدولت بزرگ ونصیب سعد در معیشت وعدد غنی یکهزار و شصت است **غیاث** بمعنی مغیث

غیاث

یعنی فریاد رس بجهت مبالغه در کثرت اغاثه ملهوفان ومضطرین با مصدر مستعمل شده مثل زید عدل که بمعنی عادل است ولی بجهت تاکید ومبالغه عدل گفته اند یعنی خودش یکپارچه عدل شده است وبهمین معنا است خواندن این اسم در همه اوقات در کارها نفعی عظیم دارد عددش یکهزار و پانصد و یازده وگفته اند اگر مغنی

الا الحجن الی پشت دریا سیاه او رندکان واز انست غیر ❊ گفته اند مداومت براین اسم شریف برای غلبه بر دشمن بمنزله اکسیر است واگر معنای اول قصد شود برای پیدا شدن گم شده ورد ضالّه واطلاع بر حالات خفیه مجرب است

مقاله یازدهم در اسما بحرف عین

و شش اسم از اسماء حسنی با حرف عین است ❊

عزیز است عالی عفو و عظیم بود پنجمین عدل دیگر علیم

عزیز عزیز بمعنی غالب و غیر عاجز که مانعی نباشد ورا از انچه اراده نماید و باین معنی است قول مشهور مَن عَزَّ بَزَّ یعنی هر کس درجات غالب ید لباس ورا از تن او برباید و قوله تعالی وَعَزَّنِی فِی الخِطَابِ مؤیدا ینست و پادشاهان را که عزیز گویند از راه غلبه است که بر رعیت دارند و باین معنی است قول برادران یوسف ع یا ایها العزیز عدد ان نود و چهار است در مصباح کفعمی است ذکران نود و چهار مرتبه بعد از صبح هر روز کشف میکند علم کیمیا و سیمیا هر کس بخواند چهل روز چهل مرتبه محتاج نمی شود بکسی (۲)
عالی عالی سه معنی دارد اول صاحب سلطنت بر همه اشیاء دویم منزه از صفات مخلوق از تجسم و تجوهر و تحیز در مکان و زمان سیم بلندی دارنده از انکه وسواس شیاطین

وخطورات وخیالات جهال در ادراک بلندی او خوض تواند کرد و یا فکرهای عمیقه ضلال با دنی پایه رفعت شان او توانند رسید مثل و مانندی برای او توانند قرار داد تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و علی در معنی و خاصیت مثل عالی است ❊ گفته اند بهترین اسما است از برای همه مطالب خصوصا برای رفعت شان و دولت و نعمت خواندنش مفید است عددش یکصد و ده ❊
علیم
عفو عفو معنی فاعل است مشتق از عفو معنایش بخشش کننده و در گذرنده از گناه گنه کاران و بدل کننده ان با ضعاف ان بحسنات و معنی دیگر ان ترک است یعنی وا گذارنده جزای بدکاران معنای سیم محو است مأخوذ از عفت الریاح الأثر یعنی محو کننده گناه ابو تائبان بنص قران ❊ جهة محو سیئات و تبدیل ان بحسنات تاثیر عظیم دارد عددش یکصد و پنجاه و شش است ❊
عفو
عظیم عظیم صاحب عظمت و جلال بحسب شان و قدرت نه بحسب جثه و ترکیب که لازم بدارد تحیز در مکان را هر چند که عظیم باشد زیرا هوای حاوی بر اطراف او که محیط باوست اعظم از او خواهد شد ❊ مداومت بر این اسم شریف برای جاه و عظمت بسیار مفید است در نزد امرا و حکام عددش یکهزار و بیست است عدل بمعنی عادل است یعنی
عظیم
عدل

برابر کننده وجزا دهنده واجتناب کننده از حیف ومیل
این لفظ مصدر است بجای اسم فاعل برای مبالغه در معنی چون
است العدل زیاده شود عدل کسی را گویند که مرضی القول والفعل
باشد ∴ گفته اند که ورد نمودن این اسم شریف در میان شب برای
مخصوص گردیدن بالطلاع حق وخطور کردن اسرار چندین در دل
بعد حروفش که یکصد چهل است مفید است ∴ **علیم**
با عالم وعلام یک معنی است منتهی این است که علام مبالغه
را میرساند ∴ یعنی دانای بالذات که میداند ضمایر وسرائر خلق را
وپنهان از وی نیست چیزی بنص قرآن مجید که لا یعزب عنه مثقال
ذرة الخ ودانسته است اشیاء را قبل از احداث اشیاء بعلم ذاتی
حضوری که تغییر نیابد زیاده وکم نشود نه چون علم بندگان که
بهم رسد بعد از نبودن وزیاده وکم گردد واین دلیل است
بر اینکه ذات او تعالی مغایر است با ذات بندگان که نتوان
گفت او تعالی عالم بعلم است زیرا که قدم لازم میاید بلکه ذاتی
است متصف بعلم که آن علم عین ذات وست شیخ کفعمی رحمه الله
فرموده که از خواص علیم است که میگشاید خداوند تعالی معارف را بر
قلب ذاکرش وباز در مصباح گفته که عالم الغیب هر که بگوید آنرا
بعد از نماز صد دفعه حاصل میشود او را کشف از مغیبات ∴
وگفته اند برای توفیق کسب علم وظاهر شدن امور مخفیه مداومت

علیم

(علیم)

علیم اثری عظیم دارد وبعد از نماز ده بار هم گفته اند
عددش یکصد پنجاه است ∴ **مقاله شانزدهم**
در اسما بحرف غین سه اسم از اسماء الله بحرف
غین است ∴ غنی وغفور وغیاث است ∴
غیاث هم بمعنی مغیث است همان ∴ **غنی** مأخوذ
از غنیه بمعنی توانگری وبی نیازیست چه او سبحانه غنی
ومستغنی است بذاته از همه خلق خود از آلات وادوات در
تمشیت امور موجودات وهمه خلق محتاج است بسوی کرم وهم
جهتها کما قال الله والله الغنی وانتم الفقراء ومعنی ابلغ از
غنی است بمعنی غنی کننده که کمال فوق الکمال است ∴
گفته اند گفتن این دو اسم در دولت مباشر دوازده هزار
بار باعث رسیدن بدولت بزرگ ونسبت سعد در معیشت است
وعدد غنی یکهزار وشصت است **غیاث** بمعنی مغیث
یعنی فریاد رس بجهت مبالغه در کثرت اغاثه ملهوفان و
مضطرین با مصدر مستعمل شده مثل زید عدل که بمعنی
عادل است ولی بجهت تأکید ومبالغه عدل گفته اند یعنی
خودش یکپارچه عدل شده است وبهمین معنا است خو
خواندن این اسم در همه اوقات در کارها نفعی عظیم
دارد عددش یکهزار وپانصد ویازده وگفته اند اگر محنتی

غنی

غیاث

بزولت پیش اید کر بهیچ رفع نشود در جای خلوتی برود با هیچ کس سخن نکوید هزار بار بکوید یا مغیث اغثنی بحق بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب الرای والتمع امید اجابت دارد

دادخواهان را تو بی فریاد رس ✤ کر تو بی فریاد رس امداد بس ✤ یا غیاث المستغیثین ده مدد ✤ جز تو ندهد یا الهی داد کس ✤

عفو

عفو بمعنی غافر است ماخوذ از عفو بمعنی پوشانیدن و باین معنی است مغفر خودی که بسر می کذارند و اسنادش بخداوند تعالی پوشانیدن آثار کناهان با ذیال رحمت و مرحمت با دریای رأفت و لغت اً در عفو بیشتر است از غفور زیرا که غفر پوشیدن است اعم از انکه اثرش بماند یا نماند و محو که بمعنی است قلع ماده و زوال اثر است ✤

غفار

و اسم غفار ابلغ از غفور است شیخ کفعمی در مصباح فرموده کسیکه ذکر کند او را در فرد نماز جمعه صد مرتبه و بکوید اللهم اغفر لی یا غفار بیامرزد او را خدا تعالی عدد غفور یکهزار و دویست و هشتاد و شش عدد غفار ۱۲۸۱

مقاله هفدهم در اسما بحرف فا

فرد

وجها و اسم از اسماء حسنی ایضاً بحرف فا مشهور است بود فرد و فتاح فالق از آن پس ✤ بکو فاطر آسمان و زمین بس ✤ **فرد** دو معنی دارد اول منفرد به

ربوبیت و امر بر همه خلق (۲) منفرد بوجود واجب که موجودی واجب بجز او نبود ✤ فرد است بذات خود خداوند قدیم ✤ وحدانی مخصوص که نکرفته سهیم ✤ چون ممتنع است شریک او در قدمش ✤ محتاج وی است هستی ذرا و عدیم ✤

فتاح (۲) معنی دارد اول حکم کننده یقال فتح الحاکم بین الخصمین یعنی حکم کرد حاکم در میان دو خصم و باین معنی است ربنا افتح بیننا ✤ دوم کشایش دهنده کارها و کشاینده خزاین رزق و رحمت را برای بندکان بهر و معنی صیغه مبالغه است قطعه ای انکه بکار بسته در مانده تو یی در باب کشایش همه بر مانده تو یی ✤ با قلب حزین بجوان تو فتاح بیا ✤ با دعوتیان اکرچه ناخوانده تو یی ✤ شیخ کفعمی در مصباح فرموده هرکس بعد از نماز صبح هر دو دست را بر سینه بنهد هفتاد بار یا فتاح بکوید خداوند حجاب را از دل او بر دارد عددش یکصد و هشتاد است

فالق

فالق شکافنده دانه ها و حبوبات را برای بر تولد برای تحصیل ثمره و حصول نبات و ارحام را جهت تولد حیوان و آسمان و زمین را برای در وئیدن آنچه از زمین بهم رسد از نباتات و معادن و غیر ذلک و ظلمت شب را از برای پیدا شدن نور که فالق الاصباح بود و دریا را برای کذشتن بنی اسرائیل ✤ برای پیدا شدن راه کم شده در دریا و صحرا

خوانند عددش دویست و یازده ❊ **فاطر** دو معنی دارد اول شکافنده ماخوذ از فطور چه او سبحانه خلق را از پردهٔ عدم بیرون آورده است و منه قوله تعالی فاطر السموت والارض مرویست که اسما بیها از موضع کهکشان شکافته خواهند یافت دوم بمعنی خالق یعنی آفریننده اشیا ❊ گفته اند جهت پیش رفت مهمات مفید است عددش دویست و نود است

مقاله نوزدهم در اسما بحرف قاف

دنه اسم دیگر از اسما حسنی با حرف قاف است ❊❊❊❊❊
شده ثابت بر فرق فغا اسم پاک | بنامش یکی سوره شد قاف پاک
قدیر و قدیم و قوی است پس | هو قدوس و قیوم قاضی بهر کس
همی قابض روح هم قاهر است | قریب است هم ده نادر است

قدیر بمعنی قادر یعنی توانا و مشتق از قدرت است بر همه مقدوری و تمکن تام است بر هر چیز بر حیثیتی که امتناع از فرمان او هیچ کس را ممکن نباشد و بیرون رفتن از تحت تصرف و قدرت او محال باشد گفته اند این اسم را با اسم قادر بسیار گویند بر خصم غالب آیند و جهت تسلط بر امور کفایت کننده است اغلب صفات خداوند فرع این صفت است عددش سیصد و چهارده **قدیم** یعنی پیشی گیرنده بحسب وجود بر همه اشیاء بقدمت ذاتی

که او را اولیت حکمی نیست نه چون تقدم بعضی اشیاء بر بعض دیگر که آنرا نیز قدیم دیگر هست و اطلاق قدیم بر آنها محض مبالغه است نه حقیقت ❊ جهت طول عمر مداومت بر این اسم شریف اثری بزرگ دارد عددش یکصد و پنجاه و چهار **قوی** اصل معنی آن نیرومند است لیکن اسناد آن بخداوند تعالی بمعنی قادر است چه هر کس بر چیزی قوت یافت قادر بر آن است پس او سبحانه همه افراد قوی است بی استعانت از غیر که مستولی نمی شود بر او عجز توانا است چون خالق نور و نار او است خوانند پروردگار جهت قوت یافتن از ضعف و غلبه کردن بر دشمن بخوانند بی اثر نخواهد شد کفعمی فرموده هر که را دشمنی باشد که نتواند دفع کرد از خمیر هزار گلوله بسازد و بر هر یک از آن یکبار بخواند یا قوی و بخوراند مرغ بعد دشمن از او دفع گردد عددش یکصد و شانزده است ❊ **قدوس** یعنی بسیار منزه از عیبها و قبایح صیغهٔ فعول برای مبالغه است چنانکه در تسبیح گفته شده پاک شده از مشابهت انداد و صاحبه و اولاد و تقدیس بندگان او را تعالی شانه بمعنی نسبت دادن است و را بپاکی و براءت از ما لا یلیق بشانه چنانکه ملائکه گفتند و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و حظیرهٔ قدس عبارت است از مکانی که دور است از آن

فاطر
قدیر
قدیم
قوی
قدوس

مکان از ناس دنیا یا آنکه قدس اسم خداوند است و خطیره
اضافه شده است بر او شیخ کفعمی فرموده ذکر قدوس یکصد و
هفتاد مرتبه امان است مال میکند باطن را از رذایل ٭ قیوم
قیوم عبارت یعنی دائم القیام بامور الخلق از قبض و بسط و رتق
فتق بنهجی که اگر یک لحظه وا گذارد همه آسمانها و زمین و ما فیهما
برهم خورد و بقولی بمعنی قیم آمده یعنی مستولی بر هر چیزی به
تدبیر و اصلاح و حفظ و رعایت مناسب اسم قیام ناصح گوید
ای طفلک بیچاره ای در پی غم خواری ٭ درمانده و
آواره در قصد مدد کاری ٭ قیوم اگر خواهی و مصلحت
داند ٭ مشکل که شود بید اجزا اقدس باری ٭ و بعضی
قیام خوانند ٭ بسیار گفتن این موجب تصفیه قلب است
و هر کس حرز قیوم را نگین انگشتر کند ذکر او در میان مردم
بماند و همراه داشتن آن باعث ایمنی از خوف است و عدد
آن یکصد و پنجاه و شش است ٭ قاضی قاضی به معنی آمده
اوّل حاکم و الزام کننده امر و نهی خود بر زیردستان مأخوذ از
قضا است و منه قوله تعالی وَقَضیٰ رَبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاه
دوّم اعلام کننده و اخبار نماینده ما مضیٰ و ما سیأتی
و از اوست قول خدا تعالی وَقَضَینا اِلیٰ بَنی اِسرائیلَ فِی الْکِتاب
ای اَعْلَمْناهُم بِذلِکَ عَلیٰ لِسانِ نَبیّهِم یعنی خبر دادیم و

اعلام

اعلام کردیم بایشان این را بزبان پیغمبر شان ٭ سیم
باتمام رسانده چنانکه گویند حاجات فلانی قضا شده
یعنی تمام گشته و از آن است فرمایش خداوند تم فَقَضٰهُنَّ
سَبْعَ سَمٰواتٍ یعنی تمام کرد اینها را هفت آسمان گفته اند
ورد یا قاضی الحاجات در همه اوقات برای بر آمدن حاجات
سریع الاجابه است عدد آن پانصد و یازده ٭ قطعه
قاضی الحاجاترا وقتی بجان   گر صمیم دل بدانی غیر آن
هرگز آن حاجت نمی گردد روا   می بری هر دم بنزد دیگران
قابض مأخوذ از قبض است بچند معنی آمده اوّل باز گرفتن
چه او سبحانه روزی وسیع را از فقرا باز می گیرد و بعوض آن
ثواب میدهد یا روحی را که بدنی الارواح داده پس می گیرد دوم
تنگ گیرنده در مقابل باسط کقوله تعالی یَقْبِضُ وَیَبْسُطُ
سیم بمعنی ملک چنانکه گویند فلانی در قبضه فلان است
و باین معنی است قول خداوند تعالی وَالْاَرْضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ
یعنی در ملک اوست ٭ شیخ کفعمی فرموده هر که این اسم
را با اسم حفیظ چهل روز بر چهل لقمه بنویسد و بخورد ایمن
شود از مرض جوع مادام که زنده است عدد آن یکصد
و سه است ٭ رباعی قبض و بسط رزق روزی
خوارگان در دست اوست ٭ حملکی در تحت امر

وحکمت در بیت اوست ؛ حال چون این است و
جز این نیست ای صاحب خرد ؛ نزد مخلوق این چه لابد
این چه عجز و این چه خوست ؛ قاهر و قهّار با صیغهٔ مبالغه
برای تأکید و مبالغه در معنی است بهر صورت بمعنی
تفوق بر هر چیزی و تسلّط رسانندهٔ بر جبابره و قرار دهنده
فرمان بر هر احدی بموت که هیچ آفریده را طاقت امتناع از
فرمان او نیست ؛ گفته اند چون برابر ظالمی رود و ندا یر و
هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر را بخواند از وی
متضرر نشوند و شیخ کفعمی فرموده که در محاق ماه یعنی تحت
الشعاع آخر شب گویند یا قاهر یا قهّار یا ذا البطش
الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه و نفرین بر دشمن
کند فنا شود و گفته اند جهة غلبه بر دشمن سیصد و شش بار
که عدد قاهر است بخوانند

قاهر

مقالهٔ نوزدهم در اسما بحرف کاف

چهار اسم ایضاً از اسماء حسنی با حرف کاف است
کبیر و کریم است کافی و کاشف دل کافر از جهل خویش
است کاسف ؛ کبیر یعنی سید و صاحب اختیار
چنانکه سرکردهٔ قومی را بزرگ قوم گویند مأخوذ از
کبر و مراد بزرگی شان است نه بزرگی جثه و

کبیر

افادهٔ تعظیم و تکریم میکند ؛ این اسم را جهة بزرگی و
احتشام و فرمان روائی مداومت نمایند مفید است
عددش دویست و سی و دو است کفعمی فرموده هر که ذکر
کند اثر از برای دشمنی در خلوتی شنیده میشود دعایش
یعنی مستجاب میشود ؛ **کریم** یعنی بخشش کننده و
گرامی دارنده یقال رجل کریم یعنی جواد و بقولی عزیز است
چنانکه گویند فلان اکرم علیّ من فلان ای اعز و انه لقرآن
کریم ای عزیز ؛ هر که برای عزت و کرامت مداومت نماید
مؤثر است عددش دویست و هفتاد است ؛ **کافی**
کفایت کننده مهمّ همهٔ مخلوق بنهجی که ملتجی دیگری غیر نشوند
مأخوذ از کفی یکفی که بمعنی بس باشد چنانکه خود حقتعالی
فرموده و من یتوکل علی الله فهو حسبه ای کافیه بیت
کفایت کننده خدا یست بر مرد ولی گشته بی دل در این باب دلسرد
گفته اند جهة کفایت مهمات و دفع دشمن بغایت مفید
است عددش یکصد و یازده ؛ **کاشف**
بردارندهٔ پردهٔ خفا از روی امور مخفیه و نقل مضرات از
دوش مضطرین خواه او را دعا کنند یا نکنند و بمعنی محو
آمده است پس برطرف کنندهٔ غشوات غم از آیینه دل
محبان یا برطرف کنندهٔ غشاوهٔ نفسانیه از بینش دیده

کریم
کافی
کاشف

یقین چنانکه حضرت مولای متقیان فرمود لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا قطعه بفقط مولای کل فرموده
این را ∴ سزد نازد همه اهل یقین را ∴ ولی بر دوزخ
نازش نرفته ∴ شده فخریه و ناز اهل دین را جهة
زایل شدن هم و فقر و بیماری ساید بها یا کاشف
الضر را بسیار بگوید که اثر تمام دارد عددش ۱۴۳۲

مقالهٔ بیست و یکم در اسما بحرف لام

لطیف

یک اسم از اسما حسنی بحرف لام است **لطیف**
دقیق و نیکوئی کننده مأخوذ از لطف بمعنی مکرمت چنانکه
گویند فلانی لطف دارد بفلان یعنی کرم و فرزینده مخلوق
کوچک چون ذره که در نظر نمی آید و بتوسیر اعضا در آن
مانند خلق بزرگ[2] ∴ جهة خلاصی از شدت و هم و غم
بخوانند بمجموع الله لطیف بعباده تا اهرا ایه فایده اش بسیار
است و وردش بعدد یکصد و بیست و نیز شیخ کفعمی فرموده
چه قدر شتاب سرعت داده است از برای کتابی روغن
غصه ها از مانیکه ذکر شود در اوقات شدائد

مورچه

[2] چون فیل که اعضائش مثل اعضا پشه است به علاوه پوکه در پشه نیست

مقالهٔ بیست و دوم در اسما بحرف میم

شده محتوی میم بر چارده که هر یک بود شربت بارده

محیط

محیط است منعم مجید است مؤمن ∴ مقیت است مولی
دگر هست مهیمن ∴ مصور دگر منتقم مالک است ∴
مبین است معطی بهر سائل است ∴ بمنان منعم عدد
شد تمام ∴ نوشتم بخوانند شان خاص و عام ∴ جهة
یمن بچهارده اسم از اسما حسنی کفایت گردید والا زیاده از
این عدد بود ∴ **محیط** فراگیرنده بر همه چیز بطریق احاطه
علمی نه احاطه بعنوان ظرفیت که لا یحویه مکان و لا یخلو
عنه مکان بحیثیتی که غایب نیست از او ذره در آسمانها
و نه در زمین **قطعه** ای لامکان مکانی از تو نبود
خالی ∴ حقا محیط بوده بر ملک ذات عالی ∴ بوده ممکن
و ممکن از وجود ذات بوده ∴ در بود تو نگنجد هیچ گونه قیل و
قالی ∴ و بمعنی مستولی و غالب[2] آمده است پس بیرون نیست
چیزی از مقدور و ات از تحت قدرت او تعالی ∴ جهة نشر
علم و غلبه بر هر چیز مطابق عدد حروفش که شصت و هفت
است خواندن این اسم شریف مناسب و مفید است ∴

مقیت

مقیت به معنا آمده اول بمعنی مقتدر یعنی قدرت
دارنده بکبیر و صغیر و جلیل و حقیر دوم بمعنی معطی یعنی
عطا کننده قوتهای خلایق سیم بمعنی شاهد و بمعنی
حافظ نیز آمده است ∴ و ورد این جهة قوت یافتن

[2] نیز

بهر چیز نافع است واگر بعدد حروفش که پانصد و پنجاه
است انسب و سریعتر در اثر میباشد ❁ منعم
منعم
انعام کننده ود خداوند تعالی یعنی نعمت دهنده تمام
مخلوقات آنکه متنعم است یعنی قابل نعمت است ❁ ذکر این
اسم شریف سبب زیادی نعمت است و عددش دویست و یکست
مجید
مجید یعنی کثیر الخیر و واسع العطا والکرم و بمعنی شریف
الذات و ماجد یعنی بزرگوار شیخ کفعمی در مصباح فرموده هر که
ذکر مجید را شفا یابد از هر الم ها واگر بعد بحروفش که
پنجاه و هفتاست بخواند انسب است ❁ مؤمن دو معنی
مؤمن
دارد اول تصدیق کننده یعنی راست کننده ظنی که
بنده باو دارد و راست کنندهٔ وعدهٔ خود که با اهل ایمان
کرده و باین معنی است قول برادران یوسف که خداوند
در کلام مجید خود بنا میفرماید و ما انت بمؤمن لنا الخ
دویم ایمنی دهندهٔ بندگان از ظلم و ایمن گرداننده ایشان
از عذاب ❁ در مصباح است خواندن این اسم صد مرتبه
امان است از شر انس و جن و جهت امان یافتن از بیماری و
آفات بعدد حروفش که صد و سی و یک است مفید است
مولی
مولی در بعض از نسخ ولی مذکور است هر دو بمعنی ناصر
است برای مؤمنین و متولی ثواب و اکرام و بمعنی اولی

بتصرف باشد چنانکه حضرت رسول ص فرمود الست
اولی منکم بانفسکم تا اینکه فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه و گاهی بمعنی قیم و دیده بان یا چه قیم طفلی را ولی
گویند پس بنابراین خدای تعالی مصلح کار مؤمنین و قایم به
مهمات ایشانست ❁ بجهة تصرف در اموراث و دوستی
خلق مداومتش مفید است عددش هشتاد و شش است ۸٦
مهیمن
مهیمن سه معنی دارد اول شاهد بر احوال الخلایق
از پنهان و آشکار دویم محافظت کنندهٔ ایشان سیم
بمعنی امین و بمعانی که در مؤمن گفته شد اشتقاقش
از امن است پس اصلش مؤمن بوده و قلب شده همزهٔ آن
بها بواسطهٔ قرب چنانکه قلب شده است همزهٔ ارقت و
ایهات در هرقت و ایهات در هیهات ❁ کفعمی در مصباح
گفته که ذکر این یکصد و بیست و پنج مرتبه باعث میشود
مصور
بر صفای باطن و اطلاع بر اسرار و حقایق عددش ۱٤٥
مصور صورت بندی کننده هر شکلها بچون مثال
و اندازه و عکسی چنانچه فرموده هو الذی یصورکم فی
الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم مرویست که خداوند
تعالی وقتی که طفل را در رحم مادر صورت نوعی میدهد
جمع میکند صور پدران پدرانش تا آدم و او را دایی

از آن صورتها تصویر میکند بتوان گفت که علت جهت بطلان
و حرمت علم قیافه یعنی حکم نمودن بعلم قیافه شیخ کفعمی رح
فرموده که در روایت است زن نازاد زمانی که روزه بگیرد
سه روز و تلاوت کند انرا سیزده مرتبه در نزد نوشتن آن در
جای پاک کند او را یعنی بشوید و بخورد مرزوق میشود فرزند
ذکور صالح را عددش یکصد و سی و شش است ❊ منتقم
انتقام گیرنده بندگان مظلوم از ظالمان ایشان خواه کلی و خواه
جزئی و از کافران و مشرکان و مکذبان پیغمبران و اوصیا و دوستان
او و اولیا خود باتش جهنم کفعمی فرموده کسیکه زیاد گوید این ذکر را
کفایت کند خداوند امر دشمن او را عددش ششصد و سی است
مالک صاحب اختیار و تصرف الفش اگر بمعنی ملک است معنی
نزدیک است ولی مالک اسم فاعل و ملک صفت مشبهه
است معنای ملک ذات ثبت له الملک والتصرف والاختیار
مالک ذات له التصرف والاختیار والملک گفته اند که ملک
با قدرت تر است بر آنچه اراده میکند در اکثر متصرفات خود و زیاده
تر است از جهت تصرف و سیادت و آن دقوی تر است از جهت استیلا
و غلبه از مالک و ایضا گفته اند این طور است یعنی این فرق
هست زمانی که اند مخلوق اما زمانی که از برای خداوند
وصف باشند مالک و ملک بیک معنی است قطعه

منتقم — مالک — وصف باشند

ملک و مالک دو عالم اوست ❊ بهره ببر ملک عالم اوست
گر ز اهل ستم جفا بینی ❊ صبر کن بر ستم که حاکم اوست
شیخ کفعمی فرموده کسی که زیاد کند ذکر مالک الملک را
غنی میگرداند او را خداوند ❊ و گفته اند جهت دوام بزرگی
و توانگری و خدم و حشم بعدد حروف فرمده و ترنماینده ها
از اثر بینت انشاءالله تعالی عددش یکصد و سی و یک است
مبین سه معنی دارد (۱) ظاهر و هویدا بآیات و صحف
و اذله لایجد بجوییکه هیچ چیز از آثار قدرت او بر هیچ کس
پنهان نیست (۲) هویدا سازنده و مبین کننده هر چیز
از آثار قدرت او که دال بر وحدانیت اوست در این
دو صورت مأخوذ از بیان است (۳) جدا کننده حق
از باطل است شیخ کفعمی فرموده هر کس مداومت کند این
ذکر را الهادی المخبر المبین بعد از سحر یعنی بیداری
مطلع شود بر اسرار غیب ❊ عددش یکصد و دو است
معطی عطا کننده اگر در مادهٔ مخلوق گفته شود در حسب
اندازهٔ خویش و در خالق عطا کننده تفضلاً بهمه مخلوق
باندازهٔ حال شان و تقیید بر مصلحت ایشان و وجوبا
در نزد سؤال از درگاه او با اجتماع شرایط سؤال ❊
کفعمی رح فرموده کسیکه زیاد کند قول یا معطی

مبین — معطی

السائلین غنی میکند و را خدا و نداته از سؤال غیر خود
عددش یکصد و بیست و نه ❊ منّان صیغهٔ مبالغه است
از منّت یعنی بسیار نعمت دهنده وان از اوست قوله تعالی هذا
عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب ❊ برای تعیین از حروف
و رسیدن بنعمت عظیم بسیار گویند اگر مطابق حروف آن که
جمل یک است بگویند للنسب موثرتر است ❊ ❊ ❊

مقالهٔ بیست و سیم در اسماء بحرف نون

نور یک اسم از اسماء حسنی بحرف نون است ❊
بمعنی منوّر است یعنی روشنی دهنده و روشن کننده
بدانکه مصدر مجرد در مقام اسم فاعل برای مزید مبالغه
است مثل زید عدل چنانکه اشاره شد والا از روی
حقیقت او را سبحانه نور نتوان گفتن چه نور کیفیتی است
قابل زوال و باصره آنرا درک میکند و چیزی که چشم آنرا
بیند مخلوق است جسمانی در این معنی ناصح را ابیاتی است
نزدیک بفهم این است ابیات

ان نه نوری است که روشن شود از بهر بصیر
گر نبود حایلی محروم شود مثل ضریر
آنچه محسوس شد از نور تو مخلوق بدان
مقصد از روشنی و نور بود ذات منیر

مستنیر است همه عالم از و لیک بدان
نه چو خورشید که پر نور بود وقت هجیر
که پس از ظهر بود روشنی او کمتر
این بود نقص بذاتش تو برایش مپذیر
هست کامل نبود نقص بدو دیده باید
نیست بر ذات خداوند شبیه و نه نظیر
غرض از نور وجود است بگو ظلمت چیست
عدم است ای بهمه نطق و عبارات خبیر
آن وجود است که شد واجب و لازم هرگاه
نیست گردد نبود محو چه طور و چه ثبیر
نه بود عرش و نه کرسی نه ز ذرات نشان
چو موثر ز میان رفت نماند تاثیر
همان فنا را نبود راه بذات واجب
که هم از ذات شده باقی و فانی تقدیر
ازلی و ابدی قادر و حی است و قدیم
غیر او عاجز و فانی است چه شاه و چه وزیر
اعتقاد همه این است نه تنها ناصح
که بذات است خدا باقی و جاوید قدیر

و بمعنی ایجاد کننده نور هم آمده است و گاهی علم را تعبیر بنور
بظلمت و وجود را تعبیر بنور می نمایند چنانچه در ضمن ابیات
گذشت ٭ کفعمی ره فرموده هزار دفعه بگوید [illegible] میدهد
خدا برای او ظاهر و باطن را — نور ٢

مقاله بیست و سیم در اسمای حرف ها

زیک اسم بر حرف ها شد نظر ∗ گشود هر دو چشمش بسوی اثر
پر از اسم ها یست ای جان من ∗ بنور هدی روشن است جان و تن

هادی ١ — **هادی** ارشاد کننده بر مراد خود با عقلها بطور الهام
در بعض مواد و با دلائل و آثار و علائم و بنای این بر دو نوع
است اول هدایتی که اولا و بالذات بدون توقف بچیزی
بر خدا واجب و لازم ٭ و بتمامیت حجت او بر خلق و مبادی
آن بر چهار چیز است اول افاضه قوت عقل و قوای آن از
قوای ظاهری و باطنی دوم نصب ادله که تمیز دهنده در
میان حق و باطل سیم تعلیم بندگان بآن دلیلها با نزال کتب
و ارسال رسل چهارم کشف اسرار دقایق از دلها که فهم
کنند و این را ارائة الطریق گویند ٭ نوع دوم هدایتی
که موقوفست بر قابلیت هر کس و بر خدا واجب نیست افاضه
آن بلکه تفضلی است بهر کس که خواهد عطا کند در خور
لیاقت او ∗ قطعه ∗ سالکا هادی طریق بخواه ∗

راه نارفته را رفیق بخواه ∗ تو بر این راه نیستی عارف
گم شوی ره بر شفیق بخواه ∗ بالجمله نوع دویم هدایت
خاص است که مختص مؤمنان می باشد و آن عبارت از
راه بردن ایشان بدرجات جنان در ازاء مجاهدات آنها
و بالاتر از این هدایت اخص است که آنرا خاص الخاص گویند
و مخصوص است این قسم بحضرات انبیاء و اوصیاء و مؤمنین
بهر یک از این سلسله ها باندازه رتبه و مقام و شان و
بدانکه هر کجا در قرآن مجید اسناد اضلال بذات سبحانه
داده میشود ضد این نوع اخیر از هدایتست که ایصال به
مطلوب باشد ٭ کفعمی ره فرموده مداومت بر این اسم
مبارک باعث بر زیاد شدن معرفت است و عدد آن ٢٠

مقاله بیست و چهارم در اسمای حرف الواو

و آنها اسم از اسماء حسنی با حرف واو است ∗
بود واحد و وتر و وهاب هم ∗ چهارم بود واسع رزق کم
ودود است وارث دگر هم وکیل ∗ وفی و ولی بر همه با دلیل
واحد — **واحد** (٢) معنی دارد اول یگانه و متفرد بالذات
که او را اجزاء و اعضاء نباشد دوم یکتائی که مانند
ندارد در وحدانیت و شریک ملکی مر او را نیست از
امام جواد ع منقول است که مراد از وحدانیت او [illegible]

اجماع دارند ایشان است از هر طایفه بر توحید او کقوله تعالی
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ یعنی و هر آینه هرگاه
سؤال بکنی از ایشان که خلق کرده است ایشان را هر آینه البته می گویند
خدا ∴ گفته اند برای انس و الفت در غربت و امتیاز بر اقران
خواندنش بعدد حروفش که نوزده است فایدهٔ عظیم دارد (۴۰)

الوتر بکسر واو اسم است یگانه و یکتا و بی همتا را و هر چیز یگانه
را که شبیه آن یافت نشود وتر گویند و هر عدد طاق را نیز وتر
گویند و از آنست نماز وتر خلاف نماز شفع که نقطهٔ مقابل وتر
است بحسب معنی ∴ و وَتر بالفتح مصدر است ∴ برای خلاصی از
کثرت مخالطه بعددش که ششصد و شش است نافع است (۴۱)

وهّاب بسیار بخشش کننده مبالغه است در هبه که بمعنی بخشش است
کفعمی ره فرموده هر کسیکه ذکر کند او را در نماز جمعه چهار
مرتبه غنی می کند او را خدای تعالی و هر کس ذکر او را در آخر شب
سر برهنه در حالیکه بلند کننده است دو دستش را صد مرتبه
می برد خدا فقر او را و روا میکند حاجتش را و فرموده الکریم
الوهّاب ذو الطول کسیکه زیاد بگوید او را روزی میکند او
را خدای تعالی از جائی که گمان نمی کند و ایضاً فرموده اند که هر
کس چهارده مرتبه در سجده اش بگوید خداوند او را غنی
می گرداند و عددش چهارده است ∴ قطعه

بخشش

بخشش خلق چون بعوض خواهد گر نباشد ز شان وی کاهد
بی عوض دان تو بخشش وهّاب نیست شکی درین یقین دریاب

واسع سه معنی دارد اول فراوانی دهنده بر اسباب
معیشت بندگان و دفع فقر کننده از ایشان قطعه
وسعت رزق از خدای خواه ∴ مده آن نفس را بهر درگاه
وسعتی کم اگر ز خلق آید ∴ هر چه افزود کاستش از جاه
دوم بمعنی مغنی و غنی است زیرا که غنا سعه را گویند
فلان يُعْطِي مِنْ سَعَةٍ اي مِنْ غِناه سیم جد و اهتمام کننده
در مقصد خود چنانکه گویند أَنْفِقْ عَلَى قَدْرِ وُسْعِكَ
و این معنی مبالغهٔ عظیم است در بخشش او سبحانه چه
توانائی او تعالی غیر متناهی است ∴ برای توسعهٔ معاش
و رزق مداومتش مجرب است و بعدد حروفش انفع و انسب
عددش یکصد و سی است شیخ کفعمی ره گفته هر کرا این
ذکر را زیاد گوید سعت می دهد او را خدای تعالی (۴۲)

ودود مشتق از وُدّ بمعنی دوستی یعنی دوستدارنده
بندگان صالح خود و دوستی او تعالی راضی بودن از ایشان
است و قبول نمودن اعمال صالحهٔ ایشان و بمعنی قرار دهنده
دوستی هر یک از دوستان در دل دیگری نیز آمده کما
فی قوله تعالی سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا محتمل است که

فعول در اینجا بمعنی مفعول آمده یعنی دوست داشته شده چه او را بندکانش دوست میدارند و اوست محبوب حقیقی هر محبی (رباعی) دوستی بی غرض از نوع انسان بس کم است با غرض باشد اگر اسباب آلام و غم است ❊ دوستی با حضرت ایزد اگر پیدا کنی ❊ دوست خود را بی عوض هوادار یار و غمخوار است ❊ شیخ در مجتبا فرموده هرکاه بر طعامی هزار بار بخوانند و بخورد جمعی که با هم دشمن باشند بدهند با هم دوست کردند مداومتش برای محبت مجربست و عددش بیست است ❊ وفی (۲) وفاکننده بعهد خود و بجا آورنده وعدهای ثواب که ترک آن از وی قبیح است بخلاف وعدهٔ عذاب که وفا نکردن بر آن مراو را تعالی شانه جایز بلکه مستحسن است اینجا که اسم آن موفی باشد نیز برین معنی است ❊ کفته اند برای انجاز وعده بی اثر منیت اکر مطابق عددش که نود و نه است بخوانند اثبت و بهم اقربست وکیل (۳) معنی دارد اول متولی و متوجه و قائم بر حفظ بندکان دویم معتمد و ملجاء زیرا که توکل بمعنی اعتماد و التجاء نیز آمده و مرویست که حد توکل آنست که با وجود ترس از خدا از چیزی نترسی سیم کفیل روزی بندکان و قائم بمصالح ایشان چنانکه کویند حسبنا الله و نعم

ودود

وفی

وکیل

الوکیل

الوکیل ای نعم الکفیل ❊ کفته اند مداومت باسم وکیل برای حفظ بدن نافع است و عددش که شصت و شش است اکر بکوید بهمین اقربست ❊ وارث ❊ برکردنده باو بعد از فانی شدن همه مالکان مجازی چه مالک حقیقی که ملکیت مستقره بر همه داشته باشد اوست و مالکان دیکر بروجه عاریت باشند و از اینجا نیز معنی بقای ابدی فهمیده می شود چنانکه فرموده ❊ وَلِلّٰهِ مِیرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ❊ کفعمی فرموده که هرکس هزار دفعه بکوید هدایت می کند او را خدا تعالی بسوی صلاح و راست کاری برای طول و بقای آثار و اولاد مداومتش بی اثر نیست عددش هفتصد و هفت است ولی یعنی اولی بتصرف ما کان و ما یکون و اولی بنفس انسان از خود انسان و خداوند در کلام مجید فرموده اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ الی آخره بتصدیر آیهٔ شریفه بلفظ انما دلالت صریح دارد و نص مبین است بر اینکه ولایت مطلقه و ولی مطلق فقط خداوند تبارک و تعالی و حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و دوازده وصی آن بزرکوار امیرالمؤمنین و یازده فرزندان بزرکوار علیهم السلام میباشند و بهر کسی که ولایت مقیده رسیده باذن

وارث

ولی

واجازهٔ ایشان بوده مثل ولایة مجتهد جامع شرایط فتوی و مطیع امر مولا و مخالفت با نفس و هوا و اعلم باحکام شرع و قضا در غیبت حضرت حجة الله الاعظم القائم المنتظر عجل الله فرجه و ارواح العالمین له الفدا باشد

مقالهٔ بیست و ششم در بیان یک فایدهٔ بزرگ است

شرط صحت ذکر برای اهل ذکر

بدانکه استفاده از ذکر و استفاضه از مداومت بر اسماء حسنی در وقتی حاصل میشود که سبب تعویق و تاخیر وظایف مقرره در شرع مقدس و باعث بر ترک عملی از عبادات واجبه و مستحبه نباشد و اگر چنانچه یکی از عبادات و فرایض معینه در اوقات در لیل و نهار بسبب ذکر و مداومت بر اسماء بتاخیر افتد یا فوت شود از اثرات و خواصی که خداوند تعالی در کمون و بطون آنها گذاشته محروم میماند و فایده نمی برد سهل است بلکه معصیت است خواندن ذکر و اسماء با این حال و مایهٔ خسران است در مثال مثل آن مردی که در وقت نماز واجب مشغول ذکر بود بیان قصه این است که یکی از تجار که در تمام درجه معتمد و ثقه و عاقل بود حکایت کرد که در ایام تجارت دیدم یک نفر از صوفیه اکراد را در سرا و چراغ مکریه که در وقت نماز شام بپهلو خوابیده مشغول ذکر است در حینی که دیگران

بجماعت نماز می گذارند بسبب ذکر این یک نفر را که هنگام نادیه زبعه است و نماز را در وقت فضیلت با جماعت نمی گذارد از امام جماعت آنها پرسیدم گفت ذکر میکند خدا را آیا نشنیده قول خدای تعالی را در قرآن مجید که می فرماید الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ الی آخره اینها قائماً یعنی ایستاده خداوند را ذکر میکنند و هم قاعداً نشسته و بپهلو افتاده ذکر خدا میکند مقصودی از نماز ذکر خداوند است و آن هم ذکر خدا میکند انتهی و اگر چنانچه یکنفر اتفاقاً بسبب اداره ریاضات باطله با وجود ترک نمودن عبادات و وظایف مقرره در شریعت مطهره از مداومت ذکر الجنانی فایده برد و نتیجه گیرد و اثر یابد ممکن است و جای انکار نیست چنانکه بسیاری از کفار هند و اهل سایر مذاهب بواسطهٔ ریاضت باطله با وجود عقاید فاسده از ذکر اسماء الله و از سایر اوراد و اذکار و از دیگر ریاضات در صورت و شکل عبادات مثل نماز و روزه و تهجد یعنی شب زنده داری و غیرها ثمره چیده اند و نتیجه برده اند و مرام خود یافته اند چنانچه کتابها پر است از حکایات آنها ولی آن فایده و آن نتیجه در دو روزهٔ عمر دنیا می شود و از درجات آخرت و ثواب و از نعیم بهشت بی نصیب در آتش معذب خواهد

شد چنانکه خدای تعالی میفرماید وَمَنْ یُرِدْ حَرْثَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا فَمَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ چنین است وقتیکه زیرا که خدای تعالی ضایع نمی کند اجر مزد هیچ کار کننده را ولی مؤمنین واهل دیانت استفاده و منفعتی که در عقب آن آخرت نباشد بلکه عذاب آتش باشد از خسارات و ضرر میدانند وابدا طالب چنین مقصود و حرام نمی باشند سعادت دائمی و نعمت باقی عقبی را میجویند برای تحصیل رضای حق می پویند

ایضاً فایدهٔ دیگر در این باب

بدانکه از سعیهای باطل و بیحاصل و مایهٔ خسران مآل اذکار و اوراد مخترعهٔ صوفیه که مشایخ آنها در مقابل ادعیهٔ ماثوره از حضرات ائمهٔ اطهار علیهم السلام جعل کرده برای مریدان خودشان وظیفه و عبادت قرار داده اند وقرب خداوند تعالی را منحصر در آن اوراد و اذکار مخترعه میدانند آنرا هم باید مرشد تعیین کند و شیخ اجازه دهد و گرنه بدون اجازهٔ شیخ بعقیدهٔ مرشد و مرید هر ذکری و وردی که بی اجازهٔ شیخ خوانده شود اثری نخواهد داشت

مقالهٔ بیست و ششم در اوقات مناسب دعا

بدانکه حق تعالی بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل کردانیده چنانکه در خبر است از حضرت صادق آل محمد ص طلب نمائید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایه ها یعنی اول پیشین و در نزد آمدن باران و نزد ریختن اول قطرهٔ از خون مؤمنی که شهید شود بر زمین بدرستی که درهای آسمان در این اوقات می گشایند ؛ و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام ؛ و در نزد خواندن قرآن و نزد اذان و در نزد آمدن باران ؛ و در سحرها و در نزد زوال شمس و بین الطلوعین یعنی از اول طلوع صبح تا طلوع که در خبر است بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب بدرستی که این ساعتی است که درهای آسمان گشوده میشود و روزیها قسمت میشود وحاجتهای عظیم برآورده می شود ؛ و بعد از نصف هر شب است تا بقدر سدس شب بگذرد و در روز جمعه خاصه نزد زوال و وقتی که امام از خطبه فارغ شود تا وقتی که مردم بنماز خیزند و در آخر ساعت از روز جمعه تا فرو رفتن آفتاب که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که حضرت فاطمه ع فرمود که از حضرت رسول ص شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت از خدا چیزی طلب نماید

البته با و عطا فرمایند گفتم یا رسول الله کدام ساعت است فرمود وقتی که نصف قرص آفتاب فرو رود پس امام زین العابدین علیه السلام فرمود که حضرت فاطمه ع می فرمود بخادمه اش که برو بر بلندی چون ببینی نصف قرص آفتاب غروب کرده مرا اعلام کن که دعا کنم ❊ و در سجده که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا تعالی نزدیکتر است و در وقت صدقه دادن ❊ و در جمع مؤمنین که خیر و برکت و شمول رحمت از حضرت احدیت در اجتماع مؤمنین است اللهم اشرکنا فی دعاء المؤمنین

خاتمه انشاء مرکبی حظ از الفت و سخن ندارد

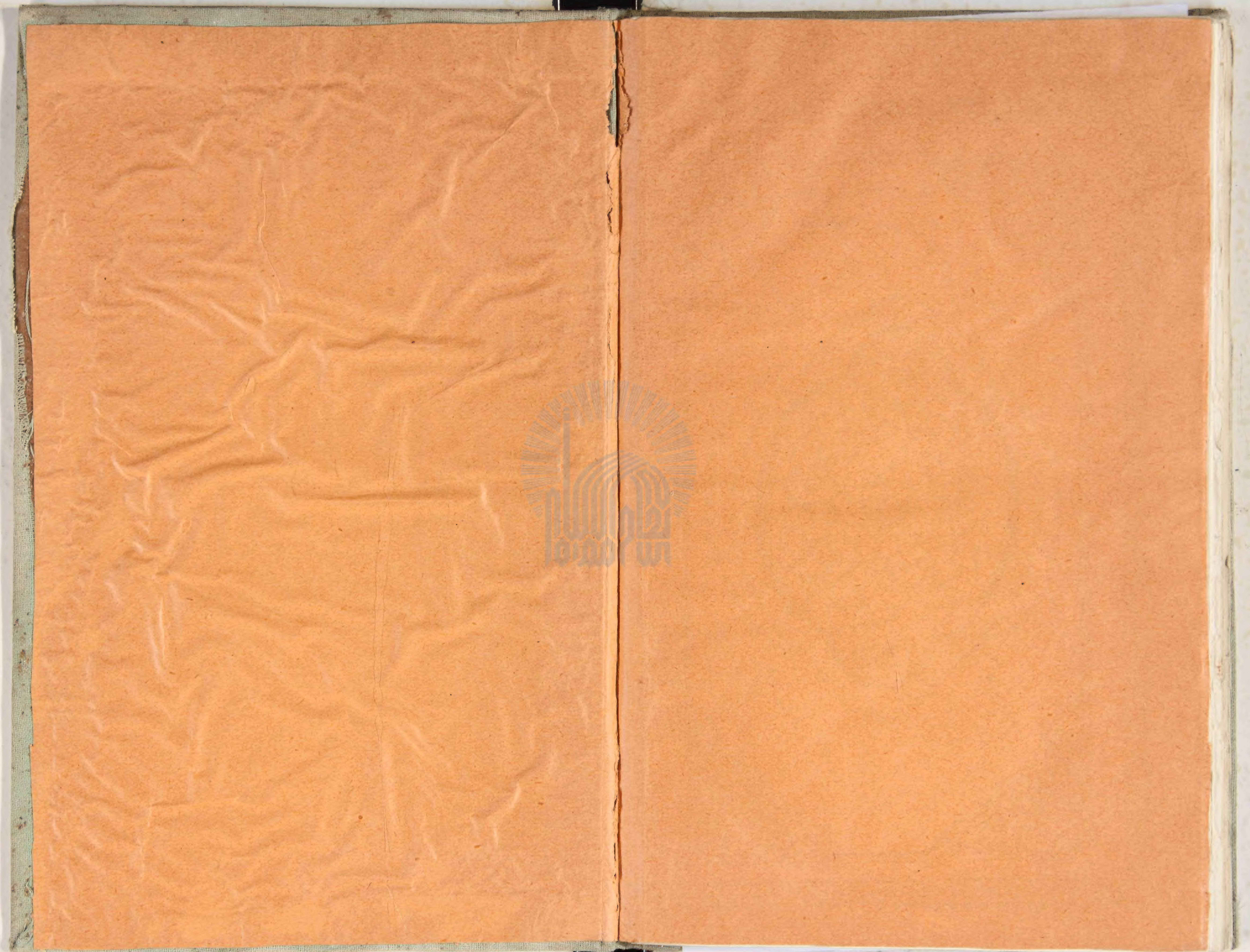
از حقایق هست محروم اکثر مردم از آن
عزتی ندهد مرده دل روح چمن را از خزان
نزد نابینا مکن تعریف از نور ذکاء
چشم می خواهد ببیند تیره شب از ضیا
نزد جغدان باز کم گو از صفای بوستان
پیش ناخوش طبع کمتر گو ز سیر گلستان
خوش ندارد چون سقیم است نشنود لحن هزار
مثل بچه می نفهمد لذت بوس و کنار
چون ندارد لغو گویان حظ ادراک سخن

درهی

درهی در نزد آنان بهتر از سرو و سمن
گر تو خواهی قرب دونان کن بنا از باغ و زاغ
خوش نیاید هم نشینی عندلیبی از زاغ
چون ندارد حظ تالیف سخن از نیک و بد
پوستین مردم باذوق میدهد چو دد
گرچه این تالیف بود نغز نزد عالمان
مقصد من باشد از تالیف نصح جاهلان
من نمی گویم فهیم یا اصولی یا حکیم
بلکه پیر ساده و محروم از قلب سلیم
اختیار کنج خانه کردم از توفیق حق
قلب فارغ گردد و باشد بنفس مستحق
افتخارم بوده همواره بنصح جاهلان
ناصحم بر جاهلان و بنده ام بر عالمان

بحمد الله العظیم وبمنه القدیم
وقع الفراغ من کتابة ترجمة الاشباه
بید العبد الحقیر الفانی افقر الحاج
فی الواعظ بن علیقلی ناطح
فی هجوار قانی ادر
سمرقندی

ترجمة
الاسماء در مطبعه
علمیه بجلیه طبع
رسید لیکن در
آذر شهر کرقوقد
گردیده
سنه ۱۳۵۸




٢٩٧/٢

